

مجاهدین خلق ایران به کجا میروند؟



مجاهد شهید مجاهد شهید مجاهد شهید
سومریدج زندگان محمدحسین نژاد سعید حسن

بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران

از من دفاعه مجاهد شهید سعید حسن:

« نظر اقتصاد در روزهای گامه ناسامانها معلوم استار طیفهای از طبقه بگرو بهره کس
انسان از انسان است... امروز نکتها طه تا بلکه تمام جهان سوم در تب انقلاب
سلحانه ضد امپریالیستی است - هدف روشن این انقلاب جهانی تا بودی کامل استارگران
فون سیستم استالین... آرون برای نیل بچنین هدفی قیام کردیم - قیام کردیم تا جهانی بسازیم که هرگونه
بهره کس انسان از انسان را تا بود سازد - این هدف مگان و زمان نیشاند»

زندگی مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

از انتشارات هواداران چریکهای فدائی خلق ایران
در اروپا

سراغراز

حاکمیت کنونی از همان اوان بقدرت خزید نش پنهان و اشکار روشن ساخت که اولین و میرترین وظیفه اش سرکوب جنبش کارگری و کمپونیستی و منحرف ساختن جنبش ضد امپریالیستی و دکراتیک خلقها ایران است. این وظیفه طبعاً در چارچوب برنامه ها و توافقیهای قرار داشت که میان دارودسته خمینی در ایران و خارج با نمایندگان امپریالیسم امریکا تنظیم شده بود.

امروز دیگر با توجه به روابط افشا شده دارودسته مسزور خمینی با طراحان سیاستهای امریکا، همه میدانند بر سر اینکه شاه برود و خمینی جای او را بگیرد، سلطنت ملغی و جمهوری اسلامی برقرار گردد، بعنوان تنها راه حل بحران سیاسی و اقتصادی دی جامعه ایران - که میرفت در روند رشد یابنده خود، طومار امپریالیسم و سگهای زنجیرش را در هم بپیچد - بتوافق رسیده بودند (۱). مضمون این توافق ترمیم غریبات وارده بر نهاد های اقتصادی و سیاسی رژیم وابسته و بازسازی ارتش ضد خلقی و دیگر ارگانهای سرکوب امپریالیستی از قبیل ساواک* و از همه مهمتر خلع سلاح توده ها و نیروهای انقلابی و در یک کلام سرکوب بیرحمانه جنبش ضد امپریالیستی

خلقهای تحت ستم ایران بود. جمهوری اسلامی* قبل از هر چیز تمام نیرو و توان خود را در این راه متمرکز کرد. منتها مانع اصلی که در راه تحقق برنامه های ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی* وجود داشت، همانا جوانقلابی جامعه و تحسرك توده های چشم گیری بود که در میان کارگران و دهقانان، روشن فکران و سایر اقشار خلق بر علیه امپریالیسم و دست نشاندگانش در ایران، جریان داشت. از اینرو حاکمیت جدید ناگزیر گردید تا ابتدا بیش شرطهای لازم را برای انجام برنامه های ضد خلقی خود فراهم سازد. بدینسان برنامه ی سرکوب گام به گام نهادها و نیروهای انقلابی و مترقی را در دستور کار خود قرار داد. ابتدا کوشش کرد از طریق تعطیل روزنامه های مستقل و مترقی و از بین بردن هر گونه امکان تبلیغی - توضیحی برای مخالفین، ارتباط توده ها را با سازمانهای سیاسی و در نتیجه با وقایع اجتماعی و سیاسی جامعه قطع کند. و به این ترتیب از عکس العمل فوری آنها در برابر خود جلوگیری نماید. این برنامه در عین حال میتواند، چنانچه با مانعی برخورد نمیکرد، بتدریج با دورنگه داشتن توده از حوادث و جریانات اجتماعی - سیاسی، موجب بی تفاوتی توده و بالاخره افت جنبش ضد امپریالیستی گردد. رژیم سر - سپرده جمهوری اسلامی بلافاصله پس از تعطیل روزنامه های مستقل و مترقی شروع به دروغ بردازیهای بیشترانه ای نسبت به خلقها و زحمتکشانش، بویژه خلق دلبر کرد نمود و همزمان با آن یورش وسیع خود را به کردستان آغاز کرد. در حقیقت رژیم مزدور بخیال خود، تصور میکرد از طریق سرکوب خلقها، شاید بتواند براحتی و بدون دغدغه برنامه ی سراسری سرکوب را که لبه تیز آن متوجه کارگران، دهقانان و روشنفکران و مارکسیست - لنینیستها و سایر نیروهای واقعی ضد امپریالیستی بود، متحقق سازد. بدینسان جنبش انقلابی خلقها بصورت یکی از مسائل گرهی و بسیار مهم بر سر راه انجام پیروزمند برنامه های ضد خلقی رژیم

ان قلمداد کردند!!) میخواهند باز هم بر جنبش سوار شوند *
برای بی بردن به ماهیت و عملکرد ضد خلقی اینان کافیهست
اشاره کنیم دارودسته بنی صدر و بازرگان کسانی هستند که از
همان ابتدای خود نمائی خمینی، جزء نزدیکترین و محرمترین
افراد به این خیانتکار شیاد بودند و در ارتباط مستقیم با گرد-
ندگان صحنه های سیاست آمریکا، رمزی کلارک، جرج پال، هویزر،
برژینسکی و ... شرایط انتقال قدرت را از سلطنت به جمهوری
اسلامی فراهم کردند * از آن پس نیز در اکثر قریب با اتفاق جنا-
یتهای عوامفریبیها، خیانتها و تدوین قوانین
ضد خلقی در مجلس کذائی "خبرگان" و "مجلس شورای اسلامی"
و ... یا بعنوان مسئول و یا بعنوان مدافع توجیه کننده شرکت
داشتند. بدون اغراق در طول نزدیک به سه سال حیات ننگین
این جمهوری ترور و خفقان، کمتر موردی در زمینه های نقض حقوق
مردم، سلب آزادیهای سیاسی و اجتماعی، سرکوب خونین خلقها
و زحمتکشان و ادامه وابستگیها با امپریالیسم بچشم میخورد که این
افراد بنحوی از انجا در آن سهمی نداشته باشند. بنا بر این،
چنانچه امروز بنی صدر، بازرگان و شاید هم چند صباح دیگر
جانیان بالفطرتی همچون خلخالی و کنی بد لائلی شبیه به
دلائل بنی صدر برای "آزادی" و "دمکراسی" سینه چاک دهند،
دیگر خلق ستکشان، کارگران، دهقانان و سایر اقشار محروم و
ستم دیده ایران که در حاکمیت وابستهی "جمهوری اسلامی" بیش
از هر زمان حقوق اجتماعی، فردی و سیاسی آنها اماج تعدی و
تجاوز مثنی تهن مغز عمده بسر قرار گرفته، هرگز فریب این تبه-
کاران نوکر صفت را نخواهد خورد و پس از تجربه "جمهوری اسلامی"
دیگر بخوبی عوامفریبان و مزدوران امپریالیسم را در هر لباس و
کسوتی میشناسد * درست در اینجا است که نقش مجاهد پسند در
پذیرفتن بنی صدر و شرکا بعنوان اولین و اصلی ترین متحد و حتی
پذیرفتن "ميثاق" کذائی بنی صدر بمنابۀ سیاست و مثنی عمومی

خود، در تطهیر این جنایتکاران و در حقیقت اب پاک ریختن بر
تمام جنایتها و خیانتهای دارودسته بنی صدر حداقل در دوران
ریاست جمهوری و فرمانده کل قوا بودن این فرد است، معلوم
میشود * زیانهای که نزدیکی و وحدت مجاهدین با بنی صدر برای
سازمان آنها و بدین سان برای کل جنبش ضد امپریالیستی خلق-
های ما پرمغان میآورد، بیش از آن است که بتوان در چند جمله
انرا بیان کرد * ما در اینجا تنها به اشاره بچند نتیجه از این
حرکت مجاهدین بسنده میکنیم * مجاهدین با این تصمیم
سنجیده خود مرز بین خلق و ضد خلق را مخدوش ساختند،
حیثیت و اعتبار سازمان خود را بشدت تنزل داده و در میان خلق
بایجاد توهم نسبت به بخشی از حاکمیت وابسته با امپریالیسم کمک
کرده است * در عین حال مجاهدین با این عمل خود یعنی وحدت
و همکاری با بخشی از ارتجاع، راه همکاری و وحدت با سازمانهای
انقلابی واقعی را بسته و تا زمانی که این وحدت برقرار است،
امکان مناسبی برای وحدت نیروهای پرولتری واقعی با سازمان
مجاهدین خلق ایران وجود ندارد و این بمعنای پتاختیر انداختن
همکاری و همفکری میان نیروهای انقلابی خلق در شرایط حساس
کنونی است * علاوه بر تمام آنچه در بالا گفته شد، این حرکت
سازمان مجاهدین خلق کمک قابل توجهی به تشدید گرایشهای
راست روانه در برخی از سازمانهای انقلابی جنبش نموده و روند
قطبی شدن نیروهای سیاسی را تسریع کرده است * روند قطبی
شدن نیروهای سیاسی مخالف رژیم برآست یا چپ، در حقیقت پس
از استقلال قدرت پروحانیون مرتجع و دیگر مسز دوران امپریالیسم
آغاز گردید و بسرعت برخی از نیروها را (مثلا عاصبین نام سازمان
چریکهای فدائی خلق ایران) در مسیر تائید حاکمیت جدی
امپریالیستی انداخت * این روند در شرایط کنونی ببرکت چرخش
سیاسی مجاهدین شدت بیشتری

ان قلمداد کردند!!) میخواهند باز هم بر جنبش سوار شوند.
برای بی بردن به ماهیت و عملکرد ضد خلقی اینان کافیهست
اشاره کنیم دارودسته بنی صدر و بازرگان کسانی هستند که از
همان ابتدای خود نمائی خمینی، جزء نزدیکترین و محرمترین
افراد به این خیانتکار شیاد بودند و در ارتباط مستقیم با گرد-
ندگان صحنه های سیاست آمریکا، رمزی کلارك، جرج بال، هویزر،
برژینسکی و... شرایط انتقال قدرت را از سلطنت به جمهوری
اسلامی فراهم کردند. از آن پس نیز در اکثر قریب باتفاق جنا-
یتهای عوامفریبیها، خیانتها و تدوین قوانین
ضد خلقی در مجلس کذائی "خبرگان" و "مجلس شورای اسلامی"
و... یا بعنوان مسئول و یا بعنوان مدافع توجیه کننده شرکت
داشتند. بدون اغراق در طول نزدیک به سه سال حیات ننگین
این جمهوری ترور و خفقان، کمتر موردی در زمینه های نقض حقوق
مردم، سلب آزادیهای سیاسی و اجتماعی، سرکوب خونین خلقها
و زحمتکشان و ادامه وابستگیها با امپریالیسم بخورد که این
افراد بنحوی از آنها در آن سهمی نداشته باشند. بنا بر این،
چنانچه امروز بنی صدر، بازرگان و شاید هم چند صباح دیگر
جانیان بالنظرهای همچون خلخالی و کنی بد لائلی شبیه به
دلائل بنی صدر برای "آزادی" و "دمکراسی" سینه چاک دهند،
دیگر خلق ستکشان ما، کارگران، دهقانان و سایر اقشار محروم و
ستم دیده ایران که در حاکمیت وابستهی "جمهوری اسلامی" بیش
از هر زمان حقوق اجتماعی، فردی و سیاسی آنها اماج تعدی و
تجاوز مثنی تهن مغز عمده بسر قرار گرفته، هرگز فریب این تبه-
کاران نوکر صفت را نخواهد خورد و پس از تجربه "جمهوری اسلامی"
دیگر بخوبی عوامفریبان و مزدوران امپریالیسم را در هر لباس و
کسوتی میشناسد. درست در اینجا است که نقش مجاهد پسند در
پذیرفتن بنی صدر و شرکا بعنوان اولین و اصلی ترین متحد و حتی
پذیرفتن "ميثاق" کذائی بنی صدر بمعنا به سیاست و مشی عمومی

خود، در تطهیر این جنایتکاران و در حقیقت اب پاکی ریختن بر
تمام جنایتها و خیانتهای دارودسته بنی صدر حداقل در دوران
ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا بودن این فرد است، معلوم
میشود. زیانهای که نزدیکی و وحدت مجاهدین با بنی صدر برای
سازمان آنها و بدین سان برای کل جنبش ضد امپریالیستی خلق-
های ما پارمغان میآورد، بیش از آن است که بتوان در چند جمله
انرا بیان کرد. ما در اینجا تنها به اشاره بنچند نتیجه از این
حرکت مجاهدین بسنده میکنیم. مجاهدین با این تصمیم
نسنجیده خود مرز بین خلق و ضد خلق را مخدوش ساخته،
حیثیت و اعتبار سازمان خود را بشدت تنزل داده و در میان خلق
بایجاد توهم نسبت به بخشی از حاکمیت وابسته با امپریالیسم کمک
کرده است. در عین حال مجاهدین با این عمل خود یعنی وحدت
و همکاری با بخشی از ارتجاع، راه همکاری و وحدت با سازمانهای
انقلابی واقعی را بسته و تا زمانی که این وحدت برقرار است،
امکان مناسبی برای وحدت نیروهای پرولتری واقعی با سازمان
مجاهدین خلق ایران وجود ندارد و این بمعنای پتاخیر انداختن
همکاری و همکاری میان نیروهای انقلابی خلق در شرایط حساس
کنونی است. علاوه بر تمام آنچه در بالا گفته شد، این حرکت
سازمان مجاهدین خلق کمک قابل توجهی به تشدید گرایشهای
راست روانه در برخی از سازمانهای انقلابی جنبش نموده و روند
قطبی شدن نیروهای سیاسی را تسریع کرده است. روند قطبی
شدن نیروهای سیاسی مخالف رژیم برآست یا چپ، در حقیقت پس
از استقلال قدرت بروحانیون مرتجع و دیگر مسزدران امپریالیسم
اعاز گردید و بسرعت برخی از نیروها را (مثلا عاصبین نام سازمان
چریکهای فدائی خلق ایران) در مسیر تأیید حاکمیت جدی
امپریالیستی انداخت. این روند در شرایط کنونی بپرکت چرخش
سیاسی مجاهدین شدت بیشتری

یافته است.^۴

اینها و بسیاری نتایج سو^۵ دیگر محصول سیاست و برنامه
نا درست سازمان مجاهدین خلق ایران است، که ما کوشش میکنیم
در زیر در حد حوصله این نوشته بانها برخورد کرده، در مورد
انها بدآوری بنشینیم.

مجاهدین خلق و بنی صدر

پس از خروج رجوی و بنی صدر از ایران و استقرار آنها در
پاریس سوالات زیادی همراه با حدسیاتی چند در مورد مشی
کنونی سازمان مجاهدین خلق ایران برای نیروهای انقلابی و
مخالف رژیم وابسته جمهوری اسلامی، مطرح گشت.
قبل از هر چیز این واقعیت که سازمان مجاهدین
بالاخره به همکاری و وحدت با بنی صدر که خود در
دوران "صدارت" و دیگر مسئولیتهای مهم اش، تقریباً در تمام
سرکوبها، کشتارها، و خیانتهای جمهوری
اسلامی شرکت مستقیم داشته و یکی از معماران این جمهوری
نخبتبار است، تن دهد، موجب تا "سفماست" این
مسئله در ابتدا حتی برای بسیاری باور کردنی نبود. سازمانی
با انهمه حیثیت و اعتبار مبارزاتی که در یکی از تاریکترین دوران
حیات این ملت یعنی دوران شاه مزدور، توانست با فداکاریها و
از جان گذشتگیهای قابل تحسینی در دفاع از منافع خلق و در
نبرد بی امان علیه دشمنان خلق، امهریالیستها و نوکران بومسی
انها، در دل زحمتکشان برای خود جای بزرگی بساز کند.
امروز اینچنین با بخشی از حاکمیت ضد خلقی و وابسته به
امهریالیسم از در وحدت و تفاهم در آید؟ ضرورت این همسوئی
و اتحاد را کدام منافع طبقاتی و سیاسی ایجاد کرده است؟ نتیجه
یک چنین وحدتی در روند مبارزات ضد امهریالیستی و دمکراتیک

^۴ در این مورد بتفصیل در همین جزوه در بخش مربوط بحث
خواهیم کرد.

خلقهای ایران چیست؟ و سرانجام وظیفه سازمانهای انقلابی در
قبال این "عمل انجام شده" چگونه باید باشد؟

اینها در واقع اهم مسائلی بود که بلافاصله پس از اعلام همکا-
ری مجاهدین با بنی صدر، در میان نیروهای مرفقی و مارکسیست
لنینیست مطرح گشت. طبیعا پاسخگویی بتعام این سئوالات در
همان ابتدای امر نه تنها کاری دشوار، بلکه تقریبا غیر ممکن بود.
هر چند با شناختی که خلقهای ایران از ماهیت و عملکرد بنی-
صدر پس از قیام بویژه در دوران ریاست جمهوری، فرماندهی کسل
قوا، نمایندگی مجلس کذابی "خبرگان" و ... کسب کرده بودند،
موضع گیری در قبال این "خلا" را آسان میکرد، ولی برای تحلیل
جامع و اصولی از روند جدید مجاهدین، نیاز به زمان کافی و
بلوغ قضایا در این ارتباط احساس میشد.

در هر حال تا آنجا که مربوط به "چریکهای فدائی خلق
ایران" میشود، تا کنون تحلیلها و موضع گیریهای روشن و قاطعی
از جانب آنها در مورد "جمهوری اسلامی" و جناح بندیهای آن،
بطور مشخص در مورد بنی صدر، بازرگان و سایرین بمناسبتهای
مختلف ارائه شده و اتفاقا سیر و تکوین حوادث صحت نظر
"چریکهای فدائی خلق ایران" را اثبات کرده است. بنا بر این
مسئله بنی صدر و شرکا برای ما مسئله حل شده ای بود، اما
انچه کار و مسئولیت سیاسی ما را مشکل میکرد، طرف دیگر قضیه
یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران بود که با وارد شدن
در وحدت و همگامی با بخشی از حاکمیت مرتجع و ضد خلقی
جمهوری اسلامی، ما را در مقابل عمل انجام شده ای قرار داد.
ما تصور نمیکردیم و اکنون نیز تصور نمیکشیم که مجاهدین خلق
از ماهیت و عملکرد جریانی که بنی صدر نمایندده آن است، کمتر از
ما مطلع باشند و ندانند که بنی صدر و شرکا برای چه منظوری و
در چه زمانی سرهم بندی شدند! اینرا دیگر کمتر کسی نمیداند
که این دارو دسته عوامفریب دقیقا بخاطر منحرف ساختن جنبش از

اهداف واقعی آن سرهم بندی شدند و درست در شرایطی که
دیگر بر همگان روشن شده بود که حکومت جمهوری اسلامی با آن
هیئت و اعمال فاشیستی اش قادر نیست خود را در جامعه
تثبیت کند تا پایین ترتیب از رشد و گسترش جنبش کمونیستی و بطور
کلی جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران جلو گیرد،
در صحنه ظاهر شدند و با یک جست خود را بان سوی "خط"
رساندند و هرچم "دمکراسی" و "آزاد یخواهی" را برافراشتند!!
رشد جنبش توده ای و برعکس شدن ماهیت ضد خلقی رژیم جمهوری
اسلامی و وابستگی های اقتصادی و نظامی با امپریالیسم صهیونی-
سیم و گسترش نفرت و انزجار مردم از اعمال سرکوتگرانه، شکنجه ها
و اعدامهای دسته جمعی همراه با گرانی روز افزون و کم شدن با-
یحتاج اولیه زندگی، تورم، بیکاری، دزدیهای کلان دست اندر-
کاران حاکمیت و حیف و میل کردن ذخائر مالی کشور، سیاست
دروغ، تزویر و هوچی گری همه و همه موجب تضعیف پایگاه اجتما-
عی رژیم و انفراد آن گردید. بموازات این تحولات نیروهای چپ
بویژه کمونیستها در میان کارگران، صنعتگران، خلقها و روشنفکران
کم کم از نفوذ قابل توجهی برخوردار میشدند. همه این عوامل
دست بدست هم داده و جامعه را در آستانه یک انفجار عظیم
قرار دادند. تاکتیکهای عوامفریبانه رژیم ربا و تزویر، از قبیل
همپاهوی گروگان گیری جاسوسان امریکائی و جنگ دود دولت ارتجاعی
و دست نشانده ایران و عراق و یک سلسله اقداماتی از این دست
نیز نتوانست مانع رشد همه جانبه بحران سیاسی و اجتماعی
ایران گردند، پس تا کتیک شناخته شد متری، که در دوران حاکم-
کمیت خاندان مزدور پهلوی آزمایش خود را پختوی داده بود،
یعنی علم کردن بخشی از حاکمیت در مقابل بخش دیگر تا از این
طریق نیروهای انقلابی فرست نیابند تاثیر خود را بر جنبش
بگذارند و رهبری انرا بدست گیرند، تدارک دیده شد. درست
در چنین شرایطی است که متوجه میشوم بنی صدر بعنوان رئیس

جمهور این جمهوری، نقش جدید خود را بعنوان مخالفت با حزب جمهوری اسلامی آغاز میکند (۳) . او کوشش میکند در این شرایط بحرانی تمام نارغایتی وسیع توده های نسبت به حاکمیت ضد خلقی را، که اینبار با تشخیص دست از دشمن میرفت تحت تاثیر نیروهای انقلابی کمونیست مسلح ضربات قاطع و مرگباری بر اساس جمهوری اسلامی وارد سازد، بسوی خود جلب کند و بعنوان "دریچه اطمینان"، از شدت و وحدت این مبارزات بکاهد و بدینسان جلوی نفوذ و رشد جریانات انقلابی را بگیرد . تمام رسالت و "حکمت" جریان بنی صدر و جریاناتی از این نوع در این بود که در جهت خدمت به سیاست و تاکتیک بالا سر هم بندی شدند . در شرایط کنونی راه دیگری جز راه بنی صدر برای حفظ و بقا سیستم پوسیده کنونی که امروز دیگر ماهیت و عملکرد ضد خلقی آن بر همه جریانات سیاسی مرفعی و آگاه مملکت و اکثریت وسیعی از توده ها روشن شده، وجود ندارد . در یک کلام از نظر دشمنان خلق حفظ و بقا این رژیم ضد مردمی تنها از طریق مقصداری اصلاحات رومنائی و تغییر یکی دو مسئول و طبعاً تضعیف نقش حزب جمهوری اسلامی امکان پذیر است . تشابهات فراوان کیفی و حتی کمی میان برنامه کنونی بنی صدر و برنامه خمینی (که "تساد فاجه" هر دو برنامه در پاریس تدوین شده اند !) بروشنی نشان میدهد که حرکت کنونی بنی صدر ادامه حرکت خمینی است . با توجه بحقایق فوق معلوم میشود که علت وجودی جریان بنی صدر و دیگران، نه وجود دیکتاتوری خشن مذهبی، "نقض حقوق اجتماعی مردم" و "خیانتهای پنهان و آشکار سردمداران حکومت"، بلکه دقیقاً جلوگیری از رشد و توسعه انقلاب و منحرف ساختن آن از اهداف ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی آن و نجات "جمهوری اسلامی" بعنوان نظامی حافظ منافع امپریالیسم میباشد . برای امپریالیستها در شرایط بحرانی همواره یک مسئله اساسی وجود دارد و آن جلوگیری از رشد و گسترش نیروهای

واقعی ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلق است . آنها در این راه هر چه از دستشان بر بیاید انجام میدهند، زیرا در صورت رشد و توسعه نیروهای واقعی انقلابی و توده های شدن مبارزه مسلحانه تحت رهبری سازمانهای پرولتری، هر گونه امکانی جهت ابقا منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیستها بکلی از بین میرود . از اینروست که در شرایط بحرانی بویژه هنگامیکه جنبش وسیع قهر امیز توده های در جریان است منحرف ساختن جنبش بوسائل مختلف، جلوگیری از توسعه نفوذ نیروهای انقلابی بویژه کمونیستها، اساس کار آنها را تشکیل میدهد . بقدرت رساندن دار و دسته خمینی که همین بنی صدر نیز یکی از مهره های مهم آن بود، بهمین منظور صورت گرفت . همه نیروهای مرفعی امروز دیگر بخوسی از روند انتقال قدرت به دار و دسته خمینی و در عوض قول و قرارهایی که این دار و دسته مزدور با جاسوسان امریکا، در تهران و پاریس گذاشتند، مطلع اند و خوشبختانه سیر حوادث و تحول سریع قضایا در این مدت چیزی را نا روشن نگذاشته است . این در واقع "کارنامه" درخشان بنی صدر است و جای تعجب است که سازمان مجاهدین بیش از آنچه ما در بالا اشاره کردیم در مورد بنی صدر و دیگران میدانست، با وجود این مبادرت به چنین اقدام غیر مسئولانهای کرد ماست . رفتار و کردار مجاهدین در این زمینه و شواهد دیگر، گویای این هستند که مجاهدین از مدت ها پیش با دار و دسته بنی صدر همکاری داشته اند و تازه حوادث خرداد ماه که منجر به برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری گردید، تنها انرا علنی ساختند . تا آنجا که معلوم است، حضرت بنی صدر نه تنها خود را رئیس جمهور "قانونی" میداند بلکه هیچ ایراد و انتقادی هم بانه اعمال ضد خلقی و خیانتکارانه خود نمی بیند و مجاهدین نیز که تا کنون از خود علاقهای با اشاره بگذشته سیاه بنی صدر نشان نداده اند، کوشش میکنند با کلمات دو پهلو و گاهی

توجیه امیز از کنار جنایتها و خیانتهای او بگذرند .

بنابر این انتخاب بنی صدر بعنوان متحد مجاهدین گویای
بینش و سیاست غلط و رفرمیستی آنها در قبال حاکمیت کنونی است .
در حقیقت چنین انتخابی از دید هرد و طرف، یعنی مجاهدین و
دارودسته بنی صدر دارای هسته‌هایی سودجویانه است . باین
معنا که هرد و در این وحدت جبران برخی از "کمبود" های خود
را میبینند . بنی صدر، در زمان "صدارت" جهت تحکیم قدرتش
نیاز بیک توده‌ی سازمان یافته و یک سازمان بر قدرت سیاسی داشت
و در این رابطه بر روی سازمان مجاهدین خلق حساب میکرد . اما
مشکل اصلی او موقعیت این سازمان در ایوژیسیون و تبلیغات
سوئی که از جانب روحانیون مرتجع نسبت بمجاهدین انجام
میکرفت، بود . بنی صدر بیشتر در پی سازمانی بود که با وجود
نفوذ تودهای و تشکیلات محکم، دارای سیاستی موافق با نظام
جمهوری اسلامی باشد . بنی صدر از همان ابتدا در سازمان
مجاهدین خلق "زمینه‌های" مثبتی در جهت نیات خود میدید .
از طرف دیگر سازمان مجاهدین که خود را بدون تکیه گاه در حاکمیت
احساس میکرد (بویژه پس از فوت طالقانی) در جستجوی محملی
برای رفع این کمبود و با این تصور که بهر حال بنی صدر میتواند
ان حلقه‌ای باشد که ارتباط سازمان را با حاکمیت برقرار کند، باو
نزدیک گردید . سرعت رخدادها در ایران و سرانجام عزل بنی صدر
کمک زیادی به تسریع پروسه وحدت میان بنی صدر و مجاهدین و
علنی شدن آن کردند . و بالاخره برگذاری تظاهرات ۲۰ خرداد به
دفاع از رئیس‌جمهور با اصطلاح قانونی در حقیقت نقطه اوج و رسمیت
یافتن آن بود . پس از آن، بدنیال نامه ۲۷ تیر، که طی آن بنی-
صدر به رجوع "ماموریت" تشکیل "شورای مقاومت" را میدهد،
دیگر سرنشست مجاهدین با بنی صدر گره میخورد .
البته در ابتدا این وصلت ناجور برای بسیاری از مردم قابل هضم

نشد و خیلیها از خود میپرسیدند چگونه ممکن است سازمانی
همچون سازمان مجاهدین خلق با انهمه شهیدی که در همین
جمهوری اسلامی بریاست جمهوری همین بنی صدر داده، با او
از در وحدت و اتفاق درآید و از این بیشتر، بنی صدر بعنوان
یک "فرمانده" حکم ماموریت برای مجاهدین صادر کند؟!

دنیای عجیبی است، کسی که تا دیروز بعنوان یکی از مهره
های مهم جمهوری، بدون اغراق در اغلب کشتارها، سلب ازادیها
و برقراری سلطه شوم دارودسته مزدور خمینی اشکارا شرکت داشته
و در بسیاری موارد علمداران بوده (یورش فاشیستی به دانشگاهها
و کشتاردهها دانشجوی مبارز، توجیه کشتار وحشیانه خلق ترکمن،
فرماندهی کل قوای مسلح، بمباران خلق دلاور کرد، بازسازی ارتش
ضد خلقی و ۱۰۰۰)، کسی که در تدوین قانون اساسی دست-
پخت مجلس "خبرگان" که از هر لحاظ روی قوانین "اریامهری" را
سفید کرده است، شرکت داشته، عضو فعال و سپس رئیس شورای
ارتجاعی "انقلاب"، یکی از نزدیکترین همکاران خمینی مزدور که
در بسیاری از بند و بستها و قرارو مدارها با ماموران امریکا جهت
انتقال قدرت بحکام جدید نقش مهمی ایفا کرده و بالاخره انسان
ضعیفی که خمینی مزدور را با انهمه خیانت "پدر" میخواند و خود
را تا آخرین لحظات ملزم با اجرای دستورات او امر او-حتبسی در
صورت مغایرت با عقاید و نظرات خویش- میدانند، اکنون
متحد و طراح مشی آینده مجاهدین گردیده است؟! آیا ایمن
دهن کجی بهمه اصول و ضوابط سیاسی و حتی اخلاقی نیست،
کسیرا که بعلت شرکت مستقیم در عوامفریبی ها و جنایتهای یکی
از سفاکترین رژیمهای تاریخ، جایش در دادگاه خلق است،
بعنوان متحد خود بخلقهای ستم‌بده ایران تحمیل کنیم؟

مسلم است چنانچه مجاهدین خلق ایران سیاست و مشی انقلاب-
بی سابق خود را ادامه میدادند و با همان معیارهای ضد امهر-
یالیستی و ضد ارتجاعی بمسائل کنونی جامعه برخورد میکردند،

بدون شك هرگز جایی برای وحدت با بنی صدر و بدینسان با بخشی از حاکمیت کنونی نمی یافتند. بنی صدر خود در تائید این واقعیت میگوید: "در فرصتی که دست داده است، اینجانب در نظریه و غرض فکر سازمان شما و تحویلی که در آن نیز انجام گرفته است را مطالعه کردم" (ابلاغیه بنی صدر برجوی، تکیه از ماست) برآستی تحویلی که بنی صدر از آن صحبت میکند چیست؟ هر چه باشد هسته اساسی این تحول کرایشاتی است که در سازمان مجاهدین خلق نسبت به بخشی از حاکمیت همواره وجود داشته و پیوند و وحدت با بنی صدر وجه مشخصه آن است. باین ترتیب روشن است که این مجاهدین هستند که بدلت عقب نشستن از سیاست و مشی انقلابی سابق خود، شرایط را برای همکاری و وحدت با جناحی از حاکمیت ضد خلقی کنونی فراهم کرده اند.

حال ببینیم مجاهدین خلق در چه زمینه هائی از لحاظ سیاسی و همچنین استراتژیک در مشی عمومی خود اقدام بتجدید نظر نمودند. واقعیت اینستکه سازمان مجاهدین توسط برخی روشنفکران مسلمان بر پایه مخالفت با سیاستهای اصلاح طلبانه و راست جبهه ملی دوم بوجود آمد و دارای سمت ضد امریالیستی و انقلابی بود. یکی از وجوه بارز سیاست مجاهدین خلق اشتی ناپذیری آنها با امریالیسم و دست نشانندگان داخلی اش بود و این مسئله هم در عملیات نظامی بر علیه مستشاران امریکائی و هم در دفاعیات آنها در دادگاههای فاشیستی رژیم سرسپرده پهلوی متبلور است. مواضعی که سازمان مجاهدین پس از قیام در مورد حاکمیت ضد خلقی و راه مبارزه بر علیه دست نشانندگان امریالیسم در ایران اتخاذ کرده صرفنظر از اینکه فاقد خلاقیت و جوهر انقلابی است، در اساس خود با موضعگیریها و تحلیلهای گذشته این سازمان تفاوت فاحش دارد. اینرا کوشش میکنیم در صفحات بعد توضیح دهیم، اما مواضع و سیاستهای سازشکارانه و فرمیستی

سازمان مجاهدین خلق بویژه پس از ورود رجوی و بنی صدر به پاریس اکت پازری کرده و انحرافات سیاسی سازمان ابعاد خارجی نیز یافته است. از مجموع مصاحبه ها، اعلامیه ها و اظهار نظرهای مسعود رجوی اینطور پیدا است که گویا رسالت او در این سفر قبولاندن سازمان خود بعنوان يك سازمان "معقول" (از نظر امریالیستها) که قادر است "امنیت" و "آرامش" را در جامعه ایران برقرار کرده، از "جنگ داخلی" جلوگیری نماید و باین ترتیب باصطلاح جهان را از خطر افتادن در ورطه يك جنگ جهانی خانمانسوز نجات دهد، میباشد رجوی خود در این مورد چنین میگوید:

"در مورد جنگ داخلی هم که گفتید من امید دارم بتوانم جلوی آنرا با تسریع در سقوط خمینی بگیریم والا چه بسا صلح جهانی (۱۲) هم در شهیدید فرار میکنید... (نشریه انجمن دانشجویان مسلمان در فرانسه، مصاحبه با خبرنگار مجله اتریشی... تکیه ها و پرانتز از ما است)

ما در مورد واقعیت امر بجای کوشش در توضیح انحرافی بودن جملات فوق از خود مسعود رجوی در دادگاه رژیم سرسپرده پهلوی کمک میگیریم. همودر این باره میگوید:

"کلماتی از قبیل صلح و سازش... کلماتی از قبیل صلح بین المللی، تفاهم و سازش متقابل کشورها... وسیلهای برای حفظ نظم موجود، که در واقع چیزی جز تجسوس عمومی نیست شده است. نه صلح، نه سازش و نه تفاهم هیچ کدام مطرح نیست. بیائید نه خود را بفرضیم و نه دیگران را" (تکیه ها از ماست)

حال نقل قول فوق را با نقل قول قبل از آن مقایسه کنید تا بروشنی چرخش عظیم سیاسی مجاهدین را (یا حداقل مسعود رجوی را) دریابید. ما در پاسخ باقای رجوی تنها بگفته پایانی خود ایشان بسنده میکنیم: "بیائید نه خود را بفرضیم و نه دیگران را"!!

در موارد دیگر نیز مسعود رجوی همین روال را دنبال میکند.

او در مصاحبه با او وارد کوری مخبر واشنگتن پست تقریباً تمام خطوط اصلی سیاست "جدید" مجاهدین را مطرح میسازد. این خبر-نگار مینویسد:

اقای رجوی در مصاحبه‌ای با اطمینان پیش‌بینی میکند که "بجز ما الترناتیو دیگری وجود ندارد". شفا آمریکاها خصوصاً باید مواظب باشند. بیاد می‌آورد که یکسار پیش از این خطا کردید. (هرالد تریبون ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۱ همه جا تکیه از ماست)

گفته‌های رجوی در این مصاحبه دارای معانی خاصی هستند. او خبرنگار آمریکائی و در حقیقت بدولت آمریکا میگوید بجز مجاهدین الترناتیو دیگری وجود ندارد! رجوی از این هشدار با آمریکا میخواهد به چه چیزی برسد؟ اینکه دولت آمریکا نیز مجاهدین را بعنوان "الترناتیو" بپذیرد؟ در این صورت مسئله سلطه امریالیسم آمریکا در ایران و در مقابل آن مبارزات ضد امریالیستی خلقهای ایران چه سرنوشتی پیدا میکند؟ آیا خمینی مرد دریا همین شیوه، یعنی با جا زدن خود بعنوان "تنها الترناتیو" نبود که جای شاه را گرفت؟

البته پس از این مصاحبه امریکائیه‌ها و وسائل تبلیغاتی آنها در تمام دنیا هشدار رجوی را جدی گرفتند و مجاهدین را بعنوان "تنها الترناتیو" تبلیغ کردند. هر مبارزه و جریانی را در ایران، از عملیات مسلحانه چریکهای فدائی خلق ایران و سایر سازمانهای انقلابی گرفته تا مبارزات و ابتکارات توده‌های مبارز و خلاصه هر حرکتی در ایران را بنام مجاهدین "ثبت" کردند و "مرکز" تبلیغاتی مجاهدین در پاریس آگاهانه باین وضعیت دامن زد. نشریه مجاهدین (انجمن دانشجویان مسلمان ۰۰۰) حتی از پخش اخبار مبارزات دپسگر سازمانهای انقلابی، با ذکر نام و نشان آنها تنگ نظرانه خودداری ورزید و تازه در یکی دو جا که از این مبارزات برای خالی نبودن عریضه ذکر می‌آورد، آنها تحت عنوان کلی "انقلابیون" یا عنوانهایی از این قبیل که بالاخره معلوم نمیشود این "انقلابیون" که هستند و

از کجا آمدند، گزارش میدهد. مجاهدین با این شیوه‌ها میخواهند از لحاظ تبلیغاتی بجهانیان بگویند که نیروهای مارکسیست لنینیست در ایران فاقد شرایط لازم برای احراز رهبری جنبش هستند و از اهمیت و اعتبار توده‌های نیز برخوردار نمی‌باشند. مجاهدین خلق با اتخاذ چنین شیوه‌های غیر اصولی و بیگانه با اخلاق انقلابی که "انحصار" گری قشریون مذهبی را چه در دوران قیام و چه پس از آن بیاد انسان می‌آورد، تنها یک چیز اساسی را فراموش میکنند و آن اینکه کدام نیرو واقعا الترناتیو و حلال مشکلات انقلاب خلقهای ایران است، تنها در صحنه عمل انقلابی و توسط خلقهای بزنجیر کشیده میهمان و در پیشاپیش آن توسط پرولتاریای پیکار رجوی ایران تعیین میشود و نه با تأییدات خارجیها!

سپس خبرنگار این روزنامه می‌افزاید:

"طی این توضیحات او (رجوی) بیاد داشت‌های دست‌نویس مراجعه میکند تا مطمئن شود که چیز را که مورد نظرش است فراموش نکند. وی میگوید این پیام بایستد بانهایی برسد که وی نگران است، آنها بغلط معتقدند بدون ایتالک خمینی ایران وارد جنگ داخلی خواهد شد و راه برای مداخله شوروی باز میشود." (تکیه‌ها و برانتر از ماست)

در این جا رجوی درست انگشت روی حساسیتهای آمریکا و بطور کلی غرب در مورد سرنوشت آینده ایران میگذارد برای آمریکا و غرب همواره آیند و مسئله یعنی جنگ داخلی و د خالت شوروی در ایران، از مهمترین مسائل بوده‌اند. و اگر فراموش نکنیم پیام کارتر به خمینی زمانی که هنوز در پاریس بود و مذاکرات در پاریس و تهران میان داروستانه خمینی با جاسوسان امریکائی جریان داشت، شامل این دو مسئله و همچنین تضمین ادامه جریان نفت بغرب بود. خمینی در جواب به تلگراف معروف کارتر اطمینان میدهد که چنانچه آمریکا جمهوری اسلامی خمینی را بپذیرد، جنگ داخلی و نتیجتاً تشدید بحران و تقویت نیروهای کمونیست تحقق نخواهد یافت و بر عکس چنانچه از داروستانه خمینی پشتیبانی نشود، دیگر کنترل

امور از دست خمینی و دارودسته‌اش خارج شده ایران وارد جنگ داخلی خواهد گردید.

از رجوی باید پرسید کدام نیروی انقلابی چه داخلی و چه خارجی، میتواند در شرایط کنونی راه دیگری جز جنگ داخلی که از همان اوان قدرت رسیدن این مزدوران آغاز شده، تصور کند؟ در اینجا است که بار دیگر تزه‌های مسالمت‌جویانه و رفرمیستی مجاهدین رخ مینماید. اگر به‌باران سیاست‌تیک خلق کرد، کشتار وحشیانه خلقهای ترکمن، عرب، ترک، و بلوچ، سرکوب شدید و بیسابقه نیروهای انقلابی، بمباران بستن جنبشهای اعتراضی کارگران و دهقانان، تعطیل خونین دانشگاه‌ها و مدارس، یورش مسلحانه با ازمین‌چی، بمباران انقلابیون و... نشانه‌های بارز جنگ داخلی نیست، پس چیست؟ از همه اینها گذشته مراد مجاهدین خلق در رکوش برای جلوگیری از جنگ داخلی چیست؟ این انتقال مسالمت‌آمیز قدرت سیاسی - البته با حفظ دستگاه دولت و زیربنای وابسته باامریالیسم آن - از دارودسته خمینی بنیروی دیگری دارد؟ ظاهراً مجاهدین در پی کسب قدرت سیاسی از طریق فوق میاشند. اینکه چنین سیاست و تاکتیک تا چه حد تا درست و بر خلاف واقعیت است، احتیاج چندانی بتوضیح ندارد. همین حکومت ددمنش و وابسته باامریالیسم جمهوری اسلامی، بهترین نمونه آن حکومتی میباشد که از طریق "جلوگیری از جنگ داخلی" و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت ایجاد گردید. رجوی برای دادن اطمینان خاطر بیشتر میگوید:

"مطمئن باشید که بعد از خمینی جنگ داخلی یا خون‌ریزی وجود نخواهد داشت. تصور نکنید که بعد از خمینی خلافتی بوجود خواهد آمد."

اما از همه جالبتر نظر جدید مجاهدین در مورد ارتش است. تا آنجا که ما بیاد داریم مجاهدین جز نیروهای محسوب میشوند که پس از قیام خواستار انحلال ارتش و جایگزینی آن با ارتش خلقی

بودند. مجاهدین بخوبی میدانستند که بحث بر سر این یا آن فرد، این یا آن فرمانده ارتش نبود، بلکه مسئله اصلی ساخت و کیفیت ارتش، ضوابط و روابط حاکم بر آن بعنوان ارتش در خدمت منافع امریالیسم، بود. در حقیقت این سیستم و قانونمندی چنین ارتشی است که حتی در زمانیکه صدق فرماندهی آنرا در اختیار میگیرد، با وجود این ارتش علیه او به کودتا دست میزند. ارتش ضد خلقی و در خدمت امریالیسم و ارتجاع را نمیتوان با جلب تعدادی از افراد آن مثلاً مجاهدین یا هر نیروی دیگری تبدیل به ارتشی خلقی نمود. اینکه تا کنون ارتش کودتا نکرده است، علت را باید در جای دیگری جستجو کرد، مثلاً علت را باید در این جستجو کرد که امریالیستها در شرایط کنونی چه کسانی را بهتر از حکام فعلی میتوانند بیابند که اینچنین جنبش انقلابی را سرکوب کنند؟ اینکه در شرایط معینی ممکن است "الترناتیو" دیگری از نظر امریالیستها ارجحیت یابد و توسط همین ارتش آنرا بکرسی بنشانند، امری بسیار محتمل و از هم اکنون قابل پیش‌بینی است. خیرنگار واشنگتن هست در این زمینه از قول رجوی میگوید:

"وی اشاره میکند که کودتای نظامی هم بوقوع نخواهد رسید زیرا ارتشی که در زمان شاه وجود داشت سرش قطع شده است، و شعار رو با افزایش از افسران کرا - یشات خلقی بنفع مجاهدین دارند."

باین ترتیب مجاهدین تحلیل "جدیدی" در مورد ارتش میدهند و در حقیقت اب تظہیر بر روی تمام جنایات این ارتش امریالیستی حداقل در کردستان میریزند. تشابهات زیادی در گفته‌های رجوی با شعارهای دارودسته خمینی در استان قیام، بچشم میخورد. از جمله شعار ارتش برادر راست‌گویای این واقعیت است. در آنزمان امریالیسم امرتاً با دارودسته خمینی در مورد بیطرف کردن ارتش توافق کرده بودند و این شعار در واقع بیان محتوای آن توافق بود.

رجوی در این مباحثه همه جا سعی میکند مجاهدین را بعنوان

تنها نیروی که قادر است جای خمینی و حزب جمهوری اسلامی را بگیرد، مطرب سازد. خبرنگار واشنگتن پست استنباط خود را در این زمینه از گفته‌های رجوی چنین بیان میکند:

..... در عوض قدرت بدست مجاهدین خواهد افتاد چرا که در تصویری که آقای رجوی ترسیم میکند، این تنها گروهی است که از پشتیبانی وسیع خلقی برخوردار است. (تکیه از ماست)

گفته‌های سرحیم رجوی در این زمینه بقرار زیر است:

برخی سازمانهای دیگر نیز هستند ولی از پشتیبانی خلقی برخوردار نیستند. ما تنها سازمان دارای پشتیبانی خلقی هستیم

باین ترتیب جناب رجوی دیگر بقول معروف از فرصت استفاده کرده و یکه و تنها بقاضی میرود. در عین حال مسعود رجوی از نا-اکاهمی خبرنگار واشنگتن پست در مورد واقعیت‌های سیاسی موجود در ایران حداکثر استفاده را نیز میکند. ما بر خلاف رجوی هیچگاه ملل نیستیم این واقعیت را که مجاهدین از بایگای مردمی نسبتا خوبی برخوردارند، کتمان کنیم گماینکه اینرا نیز نمی‌توانیم نادیده بگیریم که سازمانهای دیگری نیز هستند که از لحاظ سیاسی و توده‌های دارای هوادار و پایگاه وسیعی در جامعه میباشند. اما از همه اینها گذشته مجاهدین چگونه توانستند دقیقا محاسبه کنند که هیچ سازمان دیگری جز مجاهدین از پشتیبانی خلقی برخوردار نیست؟ شرایط جامعه ما چنین است که در یکجا سازمان انقلابی (الف) بیشترین نفوذ را دارد و در جای دیگر سازمان انقلابی (ب) بنا بر این وضع سازمانهای سیاسی، منطقه بمنطقه و حتی گاهی شهر بشهر تغییر فاحش میکند و ما هنوز در این زمینه فاقد ارزیابی مشخص برای سراسر ایران هستیم. وانگهی مگر مجاهدین خلق خود مدعی آن نبودند که در کردستان، کتبد، و چند جای دیگر ایران، حتی یک عضو شیطانی ندارند. با وجود این معلوم نیست بچه دلیل زمانیکه با خبرنگار واشنگتن پست مساجبه میکنند،

واقعیت‌های فوق را کاملاً بدست فراموشی میپارند!!

اما آنچه که از نظر سیاسی و اخلاق مبارزاتی در شیوه گفتار رجوی مورد تعجب و تاسف ماست، اینست که او سعی میکند دیگر سازمانها را بعنوان "تودبانی" جهت ارتقا سازمان خود تا حد تنها سازمان مورد اعتماد توده‌ها مورد استفاده قرار دهد. او بدون توجه به ملاحظات موجود در میان نیروهای انقلابی مبارز در تظاهرات نظرهایی میکند که مفهومی جز غرض‌ورزی و پائین-آوردن حیثیت و اعتبار کل جنبش، ندارد.

رجوی در این مساجبه انقدر "تند" میرود که بالاخره خبرنگار واشنگتن پست ناچار میشود تذکر زیر را بدهد:

هیچ راهی وجود ندارد که در مورد صحت گفتار شما قضاوت کرد. مرزهای ایران بروی اکثر خبرنگاران خارجی بسته است.

در بخشهای دیگر این مساجبه، رجوی پس از تعیین نوع دولت آینده و همچنین محترم شمردن مالکیت خصوصی، میگوید:

"ما باید یک بورژوازی ملی را بیدار کنیم - در واقع آنرا بیدار کنیم. ولی البته این بدان مفهوم نیست که افسارش را گذاشته شود. (تکیه از ماست)

معلوم نیست مجاهدین از کدام بورژوازی ملی (!؟) صحبت میکنند. آیا اساسا چنین بورژوازی در ایران وجود دارد؟ بورژوازی ملی همانطور که از نامش پیدا است از لحاظ اقتصادی مستقل از امپریالیسم میباشد و در نتیجه از لحاظ سیاسی بخاطر منافع ملی سرمایه خود با امپریالیسم تضاد دارد. از اینرو عنوان "ملی" برای بورژوازی علاوه بر بیان استقلال اقتصادی، نشاندهنده خصیت ضد امپریالیست‌ان نیز میباشد. اینها همه جزه مشخصات دورانی است که هنوز سرمایه امپریالیستی سلطه خود را در جوامع عقب‌نشده داشته شده بطور کامل و ارگانیک برقرار نکرده است. در این دوران بورژوازی هنوز دارای رسالتی انقلابی است. اما بتدریج و با بسط نفوذ غول‌اسای سرمایه امپریالیستی در بخشهای مختلف اقتصادی

و مالی یک کشور و تبدیل آن بزائده* امپریالیسم، همراه با از بین رفتن فنود الیسم بورژوازی ملی نیز رخت بر میبندد و تبدیل به بورژوازی کمراود (دلایل امپریالیسم) میگردد. در چنین شرایطی بورژوازی بعنوان یک طبقه تنها در وابستگی با امپریالیسم وجود دارد و این بورژوازی همه چیز خود را - از سرمایه گرفته تا تکنولوژی و مدیریت - مدیون امپریالیسم است. بدینسان با بورژوازی کمراود در ایران تنها هیج مصالحهای از جانب نیروهای انقلابی جایگز نیست، بلکه این بورژوازی خود با تفاق اربابان امپریالیستش بعنوان دشمنان اصلی خلقهای ستم دیده ایران محسوب میشود. بهر حال چنانچه مجاهدین بورژوازی دیگری جز بورژوازی کمراود در حال در جامعه ایران سراغ دارند بهتر است که آنها مشخص نمایند تا مردم تکلیف خود را بدانند.

مسئله دیگری که مسعود رجوی چه در این صاحبچه و چه در دیگر گفتههای خود بران اصرار میورزد، تعیین نوع حکومت آیند ایران است. البته همانطور که در پیش نیز اشاره کردیم، کوشش مجاهدین تا این لحظه به هیج وجه در جهت تغییر بنیادی جامعه تحت سلطه ایران نمیباشد. آنها کوشش میکنند با حفظ همین جمهوری اسلامی منتها با اضافه کردن کلمه "دمکراتیک" و حذف نمودن "دیکتاتوری" خمینی سیستم موجود را ادامه دهند. بنا بر این خواست مجاهدین در حقیقت "رفرم" در جمهوری اسلامی است و نه ادامه انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک تانابودی سیستم وابسته با امپریالیسم. بدینسان مشکل است میان جمهوری اسلامی خمینی و جمهوری با اصطلاح دمکراتیک مجاهدین چه از لحاظ تئوریک و چه در زمینه عملکرد "اسلامی" تفاوت اساسی پیدا نمود. صرفنظر از اینکه اصولا دمکراسی با اسلام تطابق دارد یا خیر، اصرار بر حکومت مذهبی، انهم شیعه اثنی عشری در جامعههای که مذاهب و مسلکهای دیگری نیز وجود دارد، امری است که حکایت از نوعی تحمیل یک مذهب بر معتقدین دیگر مذاهب دارد. جالب است که

بدانیم "جمهوری دمکراتیک اسلامی" پس از تصویب رئیس جمهور، آقای بنی صدر از طرف مجاهدین پیشنهاد میشود!! (مصاحبه رجوی، نشریه انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه) سپس رجوی در مورد ضرورت اصرار و بافتاری مجاهدین بهر "حضور کلمه انقلابی اسلام" چنین میگوید:

"منتها باین مطلب بسیار اساسی توجه کنید که بدلائل متعدد ایدئولوژیک و اجتماعی و سیاسی ما همچون اکثریت قریب باتفاق مردم ایران روی حضور کلمه انقلابی اسلام در نام جمهوری اصرار داریم و امید داریم هیچکس بدلائل گروهی و عقیدتی خاص خود از ما انتظار صرفنظر کردن از این کلمه انقلابی را نداشته باشد... (همه جا تکیه از ماست)

رجوی در دنباله همین استدلال بطور نا مریوطی و صرفاً برای توجیه گفتههای خود، تفاوت میان سیاست و عملکرد خائنانه حزب توده را با مارکس و انگلس بیان میکنند. ما از بحث در این زمینه که آیا مجاهدین خود در مورد آنچه که میگویند جدی هستند یا خیر و اصولا مارکس، انگلس و سایر رهبران جنبش کارگری و کمونیستی جهان از دریچه دید هر مذهبی و از جمله مذهب اسلام چگونه ارزیابی میشوند، آگاهانه میگذریم و بموارد دیگر میردازیم. آنچه که در وهله اول از شیوه گفتار رجوی بطور بارزی بچشم میخورد اینست که مجاهدین بسایر نیروهای انقلابی از بالا بپائین نگاه میکنند. خود را همه چیز و دیگران را هیچ چیز میانارند و از اینروست که با "فروتنی" خاص خود "مؤدبانه" میگویند:

"امید داریم هیچکس به... از ما انتظار صرفنظر کردن از این کلمه انقلابی را نداشته باشد."
ترجمه رک و پوست کنده این حرفها میشود فضولی موقوف! و باین ترتیب مجاهدین راه بحث و استدلال را در این زمینه میبندند. البته شاید مجاهدین بزعم خود حق داشته باشند، زیرا اصول دمکراتیک و مطلق مذهبی بویژه در دوران کنونی نه از طریق بحث و استدلال، که بوسیله زور و استبداد و بقول معروف

"شمسیر" متحقق میشوند. مجاهدین با تمام "حسن نیت"ی که در این زمینه از خود نشان میدهند، میبینیم در آنجا که مسئله بر سر تعیین سرنوشت است، از "دمکراسی"، "آرا" مردم و حتی بحث دیگر خبری نیست. این شیوه کار مجاهدین - که ما امید داریم وجه تشابهی با ولایت فقیه نداشته باشد؟ - تنها در مورد تعیین پیشاپیش نوع حکومت اعمال نمیشود، بلکه از همان ابتدا "انتصاب" رجوی بعنوان "مشول شورای مقاومت و مشول دولت آینده کشور" (نشریه انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه شماره ۲ صفحه ۲) و ابقا" بنی صدر بعنوان رئیس جمهور، نیز با همین معیار و در چارچوب همین تفکر قرار دارد. مجاهدین با شیوه‌ای خشک و بینشی تند (انحصار طلبانه) تمام مسائل مهم و تعیین کننده را خود سرانه بدست خود میگیرند و مسائل جزئی را با علو طبع بدیگران محول میکنند و دست آخر هم میگویند بدنیال ما بیائید! روشن است که چنین شیوه‌ها و طرز تفکری تا چه اندازه با دمکراسی خلقی و با محتوای ضد امپریالیستی مبارزات توده‌ها در تناقض آشکار قرار می‌گیرد.

اینها همه در مجموع بیانگر بر خورد نا درست مجاهدین بتوده‌ها و بریها دادن بتغییرات از بالاست. مجاهدین در موارد بسیاری نقتضای توده‌ها را تعیین کننده نمی‌دانند و باین ترتیب تاریخ را ساخته و پرداخته نیروهای "ماورا" توده‌ها میندارند. مجاهدین از مذهب که در حقیقت یک مسئله خصوصی است، مسئله‌های عمومی میسازند و از طریق تبدیل آن بیک شیوه حکومتی، پیروان مذاهب دیگر را ناچار می‌کنند تا در چارچوب آداب و رسوم مذهب مورد علاقه خود زندگی خود را تنظیم کنند. این در حقیقت رجعت بقرون وسطی و حکومت‌های مذهبی چند صد سال پیش است. ما در عین احترام بعقاید مذهبی مردم، معتقدیم که در شرایط کنونی جامعه و با توجه به پیچیدگی مسائل آن، مذهب نه از لحاظ حقوقی و نه از نظر اجتماعی قابلیت برخورد صحیح با این معضلات را ندارد.

تجربه همین سه سال گذشته بخوبی این حقیقت را اثبات کرده است که مذهب بعزت تکنای تاریخی خود و عدم توانایی اش در حل مسائل عینی جامعه، علیرغم تمام وعده و وعید هائی که از جانب این یا آن جریان مذهبی داده میشود، دیر یا زود تبدیل به انچنان "جماعتی" خواهد شد که "ولایت فقیه" تنها نوشعای از آن است. از اینرو ما بر این اصل که مذهب مسئله‌ای خصوصی برای هر ایرانی است و هیچ مذهبی حق تفوق بر مذهب دیگری را ندارد، اصرار می‌ورزیم و اینرا جزو شروط انقلابی بودن و مترقی بودن هر نیروی سیاسی بحساب می‌آوریم.

سخن کوتاه، همانطور که در فوق روشن کردیم سیاست، مذهب و تائیدیهای مجاهدین پس از قیام و بویژه پس از "ورود قهرمانانه" رئیس جمهور... و برادر مسعود رجوی بیاریس در مقایسه با سیاست و مذهب پیشین سازمان مجاهدین، افت قابل توجهی ای کرده است. از مجموع این تغییرات در سیاست و مذهب سازمان اینطور استنباط میشود که مجاهدین دیگر معتقد به ادامه روند انقلاب در جهت دگرگونی بنیادی جامعه نیستند و بیشتر مایل بانجام تغییراتی از بالا در چارچوب جمهوری اسلام می‌باشند. علت اساسی اتحاد آنها را با بنی صدر را با بخشی از حاکمیت مرتجع کنونی باید در همین ارتباط فهمید.

اسلامی

طبعاً سیاست و شی مجاهدین خلق در برابر حاکمیت مرتجع و وابسته باامریالیسم جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. از اینرو مجاهدین خلق هیچگاه با جمهوری اسلامی بعنوان نظامی ساخته و پرداخته امریالیسم که در لحظات حساس بمنظور سرکوب جنبش ضد امریالیستی، دژاتیک و انقلابی و حفظ و تضمین منافع امریالیستها، بر جامعه ما تحمیل گشت مخالفست جدی نکرده، بیشتر خواستار اصلاحاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی بودند و در حقیقت از یک شی رفرمیستی در قبال حاکمیت فراتر نرفته اند. البته امروز مسعود رجوی یکی از رهبران سازمان مجاهدین بدون کوچکترین ملاحظه و پروا، با وجود اینکه اسناد و مدارک مبنی بر حمایت افراطی این سازمان از خمینی مزدور، در مصاحبه با خبرنگار یک مجله اطریشی ناکهان میگوید: "ما که خمینی و تفکر او را از سالهای ۷۰ به بعد (یعنی حدود ۱۱ سال پیش!) بخوبی میشناختیم، هیچگاه برهبری نپذیرفتیم و از همان فردای انقلاب، افشای سیاستهای ارتجاعی اش را آغاز کردیم." (نشریه انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه، توضیح داخل برانتر و تکیه ها از ماست).

ما هر چه فکر کردیم نتوانستیم بفهمیم چه مصلحتی این تحریف بزرگ را توجیه پذیر ساخته است؟! اما واقعیت چیست؟ آیا برآستی مجاهدین خلق از سالهای ۷۰ که سهل است، تا همین چند ماه پیش حتی یک کلمه انتقاد امیز به انهمه جنایت، تزویر و عوامفریبیهای خمینی گفته یا نوشته اند؟ ما با صراحت و برپایه اسناد و مدارک خود سازمان مجاهدین میگوئیم خیر! نه تنها چنین چیزی نیست، بلکه نوشته ها و موضعگیریهای سازمان در مورد خمینی معلو از عباراتی بترتیب زیر است: "رهبر"

پدر کرامی، امام، مظهر مقاومت مردم ایران، تبلور شرف و سازش ناپذیری ملت ایران، مقام خطیر رهبری، بشابه شاهد و سمبل شرف ملی و اسلامی مردم خونین این میهن، رهبری یکی از دوران سازترین مقاطع تاریخ این میهن، مجاهد اعظم، و... و کمتر نامه سرکشاده، اعلامیه و مقاله ای از مجاهدین یافت میشود که در آن پنحوی از انحاء سعی در تطهیر خمینی و توجیه اعمال ایسن جانی بالفطره نکرده و جنایتهای مستقیم او را کار کسانیکه "با سنگ گرفتن در پشت سر شما و پنهان شدن در پشت ارزشهای شما، که ارزش متعلق بعموم مردم ایران است، سر خود گیرند و کار خود کنند" (پیام تبریک مجاهدین خلق ایران به رهبر انقلاب و ملت، بمناسبت پیروزی رفراندم و تاسیس جمهوری اسلامی کیهان ۱۹ فروردین ۵۸) قلمداد ننموده باشند! و امروز مجاهدین خلق بجای انتقاد صریح از اعمال و موضعگیریهای نا درست و زیانبخش خود در رابطه با خمینی و توجیه خیانتها، او و سایر سردمداران جمهوری اسلامی، بدون احساس کمترین مسئولیتی در قبال جنبش و اعتماد توده ها نسبت به سازمانهای انقلابی ادعا میکند: "سیاستهای خمینی را از همان فردای انقلاب" افشا کرده اند!!

ما برای یادآوری به مجاهدین ناچاریم لحظهای در این مورد تذکر کنیم و گذری مختصر در برخی اسناد و مدارک سازمان بیفکنیم. مسعود رجوی در سخنرانی خود در مسجد دانشگاه خمینی را چنین توصیف میکند: "شرائط ذهنی به ترتیب خاص خودش پیدا شد. منظورم مظهر مقاومت مردم ایران، امام مجاهد اعظم ایتالله خمینی است، تبلور شرف و سازش ناپذیری ملت ایران" (تاریخ: حدوداً اوائل قیام، تکیه ها از ماست).

باز هم، مسعود رجوی در مصاحبه با روزنامه کیهان در پاسخ به این سؤال: "با ورود ایتالله خمینی وضع را با ایستادگی بختبار چطور می بیند" پاسخ میدهد: "فکر میکردم بختبار، بخت

پارتیزان است (۹) که در چنین شرایطی ما موریت ایستادگی در برابر اراده سهمنگین خلق ایران را که در سرسختی و سازش ناپذیری آقای خمینی مجسم است، بعهده بگیرد! هنوز بیانات تاریخی اقا که امروز چند ساعت پیش در سالن فرودگاه مهرپاسا ایراد شد، در گوشم طنین دارد، ان کلمات فریاد رسای مظلومیت و حقانیت تمام مردم ایران بود. بیایید دعا کنیم و از خدا بخواهیم که به اقا سلامت و طول عمر عطا کند. مسئولیت اطرافیان ایشان را هم در حفظ سلامتشان باید خیلی جسدی گرفت. (۱۱) (تاریخ: ۲۷ بهمن ۵۷، همه جا تکیه از ماست) و یا فوق العاده مجاهد، شماره ۳ در رابطه با بحث دومرحلهای کردن انتخابات، مینویسد: "در یک کلام با توجه به شرایط مساعد خارجی (سیاست جدید زمامداری کاخ سفید دور از شکست مفتضحانه شان در ویتنام، بلوغ و رشد تضادهای اجتماعی) همراه با قاطعیت انکار ناپذیر خمینی، مبنی بر فرهنگ و آیدئولوژی انقلابی اسلامی که در کوران ۷ سال مبارزه مسلحانه کداخته و آیدئیده شد، همه و همه دست بدست هم داده و بر سرعت شکل گیری تحولات بصورت دم افزا تاثیر گذاشت." (تاریخ همزمان با تسداری انتخابات برای ریاست جمهوری، همه جا تکیه ها از ماست) ۱۰

و یا در رابطه با جنجال اشغال سفارت که بعد ها معلوم شد الم شنگهای بیش در جهت منحرف ساختن افکار عمومی نیست و دستهای معینی از امپریالیستهای امریکائی پشت سران بودند، مجاهدین با جمعات زیر بکمک ارتجاع میشتابند. "مجاهدین خلق ایران، با سیاستزاری از موضعگیری قاطع امام خمینی مبنی بر افشای پیام کارتر، قطع رابطه دیپلماتیک امریکا با ایران را به عموم مردم

قهرمان ایران تبریک میدود" (۱۲)
 (سرمقاله مجاهد شماره ۲۶، تکیه ویرانتر از ماست) •
 هنگامیکه امریکا با اصطلاح روابطش را با ایران قطع میکند (که البته

نه تنها روابط قطع نشد بلکه در تمام زمینه ها پنهان از افکار عمومی مردم ایران، افزونتر نیز گردید! (۱۱) و نه ایران با امریکا، دیگر چه جای تبریک گفتنی دارد!؟

و یا در مورد بازگشت خمینی دیگر تعریف و تمجید را بحد اعلا میرساند و از خمینی یک فرشته میسازد: "خلق قهرمان ایران این بازگشت را بمثابة بیرون رفتن دیو دیکتاتور و درآمدن فرشته، گرامی داشته و با سپاسمندی از قاطعیت امام در مقابل دیکتاتوری به پیشواز رهبری سازش ناپذیر خود شتافتند. ما این روز فرخنده را نه آغاز فصل جدیدی از مبارزات حق طلبانه ملتمان بوده است به شخص امام خمینی و خلق قهرمان ایران تبریک میگوئیم. . . ." (تبریک بمناسبت سالروز ورود خمینی، مجاهد شماره ۲۱، تکیه از ماست)

و یا "از طرف دیگر امام خمینی که بخاطر رهبری پیروزمند مبارزه علیه شاه اعتماد توده ها را بخود جلب کرده اند اینک با دست گذاشتن بر روی دشمن اصلی یعنی امپریالیسم امریکا، تنها تکیه گاه اساسی توده ها در مبارزاتشان علیه امپریالیسم امریکا بشمار میروند." (مجاهد شماره ۲، مقاله "عظمت و پیچیدگی مبارزه ضد امپریالیستی) آیا واقعا خمینی مزدور که مجاهدین بهتر از هر کس دیگر میدانند بوسیله همین امپریالیسم امریکا بر سر کار آورده شد (کنفرانس گوادالوپ) و جرج بال او را بعنوان "تنها راه حل بحران سیاسی ایران" به امریکا پیشنهاد کرده بود، "تنها تکیه گاه اساسی توده ها در مبارزاتشان علیه امپریالیسم امریکا" بود؟

نویسندگان این مقاله نه تنها سازمانهای سیاسی ضد امپریالیستی را که واقعا و با تمام نیرو و توان بر علیه امپریالیسم چه در دوران سیاه سلطه خاندان پهلوی و چه پس از آن مبارزه کرده اند به باد تصدخ و استهزا گرفته اند، بلکه انقدر دامن از دست داده اند که حتی نقش سازمان خود، یعنی سازمان مجاهدین خلق را در ارتباط با توده ها بهر دلیل فراموش میکنند و خمینی را بعنوان تنها تکیه گاه "مبارزات ضد امپریالیستی جا میزنند" آیا کسانی که

امروز ادعا میکنند خمینی را از سالهای ۷۰ یخویی شناخته اند،
میتوانند این چنین از مزدوری چون خمینی بت و تکیه گاه* اسامی
سی برای مبارزات ضد امپریالیستی بسازند ۱۴ ما پاسخ این سوالها
را به هواداران صادق سازمان مجاهدین خلق ایران واگذار میکنیم!
میتوانیم باز هم دهها نقل قول از اسناد و مدارک مجاهدین
در مورد تأیید خمینی و تأکید بر نقش رهبری* ضد امپریالیستی
و انقلابی* این ضد انقلابی مزدور بیاریم، تا بیشتر سقم ادعای
کنونی مجاهدین دال بر شناخت آنها از خمینی، از سال ۱۹۷۰
به بعد و نپذیرفتن رهبری او، و افشای سیاستهای ارتجاعی* از
همان فردای انقلاب زبانیات برسانیم. در عوض مجاهدین تنها
در این مدت حتی یک سند افشاگرانه بر علیه خمینی ارائه ندادند
که هیچ، در مقابل خمینی از هیچ خصوم و خصومی مضایقه نکردند
و در این زمینه تا بد آنجا پیش رفتند که حتی وقتیکه خمینی بسا
تشکیل مجلس مؤسسان به مخالفت پرداخت و بجای آن مجلس گذائی
"خبرگان" را تحمیل کرد، آنها عجلوانه و بدون حساب عواقب کار
خود، بتبعیت از خمینی کوشیدند تا این مسئله را موجه جلوه
داده و "تا پایان موفقیت امیز مرحله بعدی انقلاب... نیازی
به مؤسسان و قانون اساسی جدیدند... بعینیم مجاهدین
در این مورد نیز چگونه به احتجاج متوجه میشوند. علیرغم طولانی
بودن این نقل قول، بعلمت اهمیت تک تک موضعگیریها و استدلالات،
انرا تماماً نقل میکنیم:

"به نظر ما اگر کسی بگوید تا پایان موفقیت امیز مرحله بعدی
انقلاب یعنی تا محو کلیه آثار ستم امپریالیستی و وابستگی های
استعماری در همه سطوح نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی
و غیره نیازی به مؤسسان و قانون اساسی جدید نداریم،
استدلال درستی است، چرا که اول باید همه پایگاههای
نفوذ استعمار را در میان مردم از بین برد و انگاه فارغ از هر

فرد و گروه وابسته یا استعمار و عاری از هر تعایل ارتجاعی به
تسمیم گیری در مورد ضوابط اساسی حاکم بر مردم پرداخت.
بنابر این اگر فی الواقع امام تشکیل مجلس مؤسسان را در شرای
یظنی که هنوز از شر امپریالیسم و ارتجاع داخلی اسوده نشده -
ایم به صلاح نمیدانند، ما نیز همچون گذشته یا در قدم
ایمان خواهیم نهاد و بدنبال ایشان راه می نوردیم." (بیانیه
مجاهدین در باره مجلس مؤسسان، تاریخ اندکی پس از قیام،
تکیه ها از ماست)

بدین ترتیب مجاهدین نه تنها در مقابل خمینی از شیوه ها،
اصطلاحات و تعارفات بیگانه با فرهنگ انقلابی استفاده کرده اند
(که انسان را بیاد موضعگیریها و تحلیلهای مبتذل و چاپلوسانه
خائنینی چون حزب توده، اکثریت، امت و... میاندازد!) و
تبعیت از این جلاد را تا حد کرنش رسانده اند، بلکه از اینهم
فرا تر رفته، بدون کوچکترین واغهای از عواقب کار، دستور زیر را
برای ارگانهای نظامی خود از قبیل "میلیشیا" و "تیم های نظامی"
صادر میکنند: "باین ترتیب بر حسب دستور سیاسی - نظامی
حاضر به منظور وحدت عمل و وحدت فرماندهی نظامی بر علیه
امپریالیسم امریکا کلیه اعضا و تیم های نظامی و میلیشای مجاهدین
موظفند فرمان برادران پاسدار خود را در هر کجای کشور بر علیه
جنایتکاران امریکائی اطاعت کنند." (نشریه مجاهد شماره ۵۲،
اطلاعیه سیاسی - نظامی، تکیه ها از ماست)

روشن است، چنانچه رژیم این پیش نهاد رهبری مجاهدین را
می پذیرفت، دیگر معلوم نبود تحت فرماندهی پاسداران مناقص امری
بالیسیم تیم های نظامی* و "میلیشای مجاهدین چه بروز زحمت
کشان و خلقهای ایران می آوردند. البته ما با شناختی که از صدا -
قت و صمیمیت مبارزه جوانان توده های هوادار مجاهدین
داریم و انرا در عمل مبارزاتی مشترک بر علیه رژیم ضد خلقی تجربه

کرد مايم، اعتقاد راسخ داريم كه نيروهاي عمده سازمان مجاهدين،
مليشا و ديگر ارگانهاي نظامي آن در برابر اين تصميم فرصت-
طلبانه و خطرناك رهبري مقاومت ميگردند و هيچگاه حاضر نميشوند
امكانات نظامي و تشكيلاتي خود را در اختيار ارگانهاي سرکسوب
ضد خلق از قبيل "باسداران" قرار دهند. مسلما اگر ايسن
تصميم رهبري سازمان جنبه عملي بخود ميگرفت ما امروز با تنها
يك سازمان مجاهد بين روبرو نبوديم!

امروز ممکن است طراحان چنين تاکتيک و برنامه های فرصت-
طلبانهای، برای توجیه آن بگویند که این صرفاً يك تاکتيک برای
"افشای" ارتجاع بوده و از این بیشتر انتظار نمی رفته است.
کما اینکه در مورد کاندیداتوری مسعود رجوی برای ریاست
جمهوری با همین استدلال آنرا موجه جلوه گر میساختند. زمانیکه
توضیح داده میشد رئیس جمهور بالاخره باید قانون اساسی ارتجاع-
عی را اجرا کند پاسخ میدادند: "منظور پیروزی در انتخابات
نیست، بلکه افشای تاکتيکهای ارتجاع است! البته در همان
زمان ها هم غیر منطقی و مضحك بودن استدلالات مجاهدین در مورد
علل پشیمانی آنها از رژیم وابسته جمهوری اسلامی، برای همه
روشن بود و کمتر کسانی احتجاجات آنها را در این زمینه ها می-
پذیرفتند.

مجاهدین تازه پس از اینکه برنامه و تصميماتشان مورد پذیرش
ارتجاع حاکم قرار نگرفت، و در مورد دیگر آنها را از شرکت در
انتخابات محروم کردند (و این از ابتدا بطور صد در صد قابل
پیش بینی نیست تا بر اساس آن بتوان تاکتيک تعیین نمود!) چنين
استدلال میکنند، والا اگر فرضاً "بخشی از نيروهاي نظامی
سازمان" تحت فرماندهی "سياه باسداران" قرار ميگرفت راه
دیگری جز توجیه نتایج عملي آن نداشتند. انوقت ناچار بودند
اعمال جنایتکارانه و ضد خلقی سياه باسداران را ضروری و صحیح
ارزیابی کنند و بدینسان بجای دفاع از خلق، در مقابل خلق

میایستادند. درست بدینمنوال است، چنانچه مسعود رجوی برپا-
ست جمهوری انتخاب میشد، چارهای جز اجرای قانون اساسی
ارتجاعی نداشت و شاید امروز بجای بنی صدر مورد نفرت و انزجار
زحمتکشان و خلقهای میهنمان قرار میگرفت! (۴)

خلاصه کنیم، مجاهدین بعنوان يك نيروی قابل توجه انقلابی،
پس از قیام، در مورد ارزیابی از اوضاع و احوال سیاسی جامعه و
تحولات انجام شده توسط امریالیسم در ایران، دچار انحراف و اشتبا-
هات سنگینی شدند که ما امروز عواقب و تاثيرات سو آنرا بر کل جنبش
ضد امریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران مشاهده میکنیم. تاکتيک-
پروسة و بدنبال خمینی دیدن و بسیاری حرکات زیانبار دیگر، شیوه
"مظلوم نمایی" و بیعملی در برابر پورش ارتجاع، محتوای سیاست
و تاکتيکهای مجاهدین را تا قبل از برکناری بنی صدر، تشکییل
میداده است.

سیاست مجاهدین خلق در قبال جنبش انقلابی خلقهای ایران

خلقهای تحت ستم ایران که سالهاست در زیر فشار و تبعیض فرهنگی، سیاسی و اقتصادی رژیم سرسپرده امپریالیسم قسار دارند، در جریان قیام همگام با سایر زحمتکشان میهن نقش بزرگی در سقوط حکومت شاه ایفا کردند. اما بلافاصله پس از به قدرت خزیدن حاکمیت جدید، اولین اقدام آن کشتار و سرکوب خلقها بود. بدون تردید جنایات وحشتناکی که جمهوری اسلامی نسبت به خلقهای زجر کشیده ایران اعمال کرده و میکند، اگر در تاریخ بیسابقه نباشد، حتماً کم سابقه است. ارتش ضد خلقی، سپاه مزدور پاسداران و سایر ارگانهای سرکوب رژیم وابسته جمهوری اسلامی، در اقصی نقاط کشور، هر کجا که با کوچکترین مقاومتی از جانب خلقها روبرو شدند، دیوانه وار و بطرز وحشتناکی آنها سرکوب کردند. کشتار دسته جمعی حتی کودکان، پیرزنان و پیرمردان تنها نشانه جنون و انتقام کشی فاشیستی رژیم جمهوری اسلامی از خلقهای سلسلخور و آزاده ایران و یادآور جنایات مزدوران امریکائی در ویتنام است. برآستی جنایات رژیم جمهوری اسلامی در کردستان، ترکمن صحراء، خوزستان و آذربایجان را، از لحاظ شکل و ابعاد بیسابقه آن نمیتوان بسادگی و با واژههای معمول توصیف کرد. بدینسان از همان ابتدای امر مسئله آزادی خلقها بصورت یک مسئله مهم اجتماعی - سیاسی درآمد و در کنار سرکوب کارگران، دهقانان و روشنفکران بعنوان محک ماهیت

ضد خلقی و سرسپردگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم وژکیها - ثنی خاص یافت. پس مسئله خلقها به تدریج، در مرکز سایر مسائل دمکراتیک و ضد امپریالیستی قرار گرفت و این امر قبل از هر چیز برای رژیم جمهوری اسلامی با حدت و شدت بیسابقه‌ای مطرح گردید. رژیم - ریافته بود تا زمانیکه جنبش خلقها سرکوب نشده است، قادر نیست توده‌های زحمتکش و سایر نیروهای جامعه را تحت کنترل خود درآورد و باینترتیب حاکمیت ضد خلقی خود را ثبات ببخشد. زیرا مقاومت و مبارزه خلقها که در مقیاس قابل توجهی مسلح هستند بنوبه خود کارائی ابزار رژیم وابسته را کند کرده و آنها را تضعیف مینماید. در عین حال مقاومت و مبارزه خلقها بر علیه سیستم وابسته جمهوری اسلامی، در ارتباط جدا نشدنی با آزادی و دمکراسی برای سایر زحمتکشان قرار میگیرد و نقطه ضعف بزرگ رژیم جمهوری اسلامی مثل هر رژیم وابسته دیگری، در این است که ماهیتاً قادر نیست آزادی و دمکراسی در جامعه را تحمل کند. اساساً ساختار چنین رژیمی بدلیل سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم با آزادی و دمکراسی بیگانه است. بنا بر این مسئله آزادی خلقها بدون آزادی، زحمتکشان و توده‌های خلق امکان پذیر نیست.

با توجه با اهمیت مبارزات خلقهای ستم دیده ایران، در کل جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک و همچنین حقانیت این مبارزات، همه نیروهای انقلابی بخصوص زحمتکشان کرد، ترک، عرب، ترکمن و ... از مجاهدین خلق انتظار کمک و یابوری در مبارزات حق طلبانه و انقلابی خود بر علیه امپریالیسم و عوامل سرسپرده آن داشتند. البته انتظار چنین حرکتی از سازمان مجاهدین خلق با توجه به مبارزات درخشان این سازمان در سالهای سلطه ترور و اختناق خاندان مزدور پهلوی، انتظار بی جایی نبود. لیکن متأسفانه مجاهدین خلق، طبق معمول و بنا بر "ملاحظات"!! نه تنها در حمایت از جنبش حق طلبانه و انقلابی خلقها هیچ

اقدام عملی و سیاسی انجام ندادند بلکه در مواردی کوشیدند، مبارزات خلقها را بر علیه امپریالیسم و رژیم دست نشاندهاش در ایران مخدوش کرده حقانیت و اصالت آنرا مورد تردید قرار دهند و در این زمینه تا بانجا پیشرفتند که این جنبشهای انقلابی را متأثر از "تحریکات امپریالیستها" که در این مناطق علیه "انقلاب دائمی" توطئه می‌چینند "قلعدها کردند". کشتار سیستماتیک خلقها توسط همه ابزار سرکوب جمهوری اسلامی را صرفاً "کسار عناصر جنگ‌افروز در سیستم حاکم" عنوان نمودند. بهتر است در این زمینه نیز به اسناد و مدارکشان مراجعه کنیم:

مجاهدین خلق در جزوه "هشدار برای پیرامون چپ‌روی و چپ‌نمائی" صفحه ۲۶ مینویسند:

"بنا بر آنچه گفته شد ما از آغاز مسئله ملیتها را فسوق-العاده حساس تلقی کرده و بسیاری نیروها را نیز از بازی نسجیده با آن پرهیز می‌داریم. شاهد این مطلب اینست که ما خود در هیچیک از نواحی مزبور (چه در کردستان و چه در ترکمن صحرا و چه در بلوچستان) هیچ دفتر مرکزی دایر ننموده و از استقرار حتی یک عضو علمی یا مخفی نیز در آن نواحی احتراز کرده‌ایم (تاکیدها از ماست)

البته مجاهدین خلق پیش از این هم در مورد حوادث کتبی طی اعلامیه‌های از فدائیان خواستند تا خود را از این منطقه بیرون بکشند، زیرا در غیر این صورت با توطئه‌های امپریالیستها همصد میشوند (نقل بمعنی از اعلامیه مجاهدین در مورد حوادث کتبی) تازه بعد ها هم که توطئه ارتجاع و عوامل جمهوری وابسته به امپریالیسم اسلامی چه در کردستان، چه در کتبی و چه در جاها - ی دیگر افشا کردید مسعود رجوی با پیش کشیدن "مشروعیت جمهوری اسلامی" و اعتماد توده‌ها "بان چنین میگوید: "اخر درگیری مسلحانه با پاسداران در کتبی، انهم در اوج مشروعیت حکومت و اعتماد توده‌ها به آن، کجا و این کارهای امروز کجا؟ و آن روز هر چه بانها گفتیم نکنید هم بد نام و هم پاشیده میشود

و هم بدست ارتجاع بهترین بهانه‌ها را میدهند و هم راه بجائی نخواهی میرد، توجهی نکردند.

"تحلیل فوق را مسعود رجوی در مساحبه با نشریه مجاهد شماره ۱۰۹ درباره سیاستهای نیروهای مختلف سیاسی بخش مربوط به اکثریت خائن ارائه داده است، آیا چنین تحلیلی زیبنده است؟

سازمان انقلابی است که خود با نفی فرمیسم و سازشکاری سنتی در "جبهه ملی" و "نهضت آزادی" با بعرضه مبارزه گذاشت؟

واقعاً مسعود رجوی در این ارزیابیها و موضعگیریها هیچ میداند که چه میگوید؟ او میگوید که خلق ترکمن باید سرباستان حکام جدید (که رجوی بهتر از هر کس میداند در چارچوب برنامه‌های امپریالیسم آمریکا برای سرکوب مبارزات خلق، بقدرت رسیدند) بسایند و در مقابل تعدی و فشار اهرمهای سرکوب آنان کمپته‌ها، پاسداران و ارتش، مقاومتی از خود نشان ندهند. مسعود رجوی این تحلیلها را در زمانی ابراز میکند که خلق ترکمن و طبعاً توده‌های زحمتکش در این منطقه هیچگونه اعتمادی به حاکمیت ضد خلقی ندارند و با تشکیل شور و انجمنهای دیگر در صدد تعیین سرنوشت خود هستند. مانعیدانیسم این "مشروعیت" (۵) از دجا به حاکمیت ایزانی شده است؟ اگر مسعود رجوی اندلسی دید خود را از اطراف نزدیک به مناطق دورتری میرد، بانجا که خلقها، نارگران و روشنفکران مبارز قهرمانانه خواستار کسب حقوق غصب شده‌شان هستند و در این زمینه برای مقابله با دسائیس نوم جمهوری اسلامی تدارکات لازم را میبینند، شاید قضاوت واقع بینانهای میکرد. اما حوادث و رخدادها سرعت نادرستی رهنمودها مجاهدین را انبات کردند. در یورش اول ارتجاع به کتبی، از انجا که خلق ترکمن مصمم و مسلح بدفاع از موجودیت و دستاورد انقلابی خود پرداخته بود توطئه ارتجاع نقش بر آب شد و خلق ترکمن توانست نیروهای ضد خلقی را عقب براند. اما پراز توسعه نفوذ غاصبین نام

انقلابی

سازمان "چریکهای فدائی خلق ایران" در میان خلق مبارزترکمن و قیامکردن قدرتد رشوراهاى دهقانى وانجمنها ، سياستماز شكارانه و ضد انقلابى خود را در ارگانهاى مبارزهى خسلق ترکمن جا انداختند و باين ترتيب كيفيت انقلابى و توان نظامى اثراتضعيف کردند . در چنين شرايطى بود که سرسپردگان جمهورى اسلامى براى دومين بار پورش خود را بخلق ترکمن اعاز کردند . روشن است که با نفوذ موزيانا پورتونيسم وسازشكارى در ميان ارگانهاى اعمال قدرت خلق وعدم بسيج مسلحانه توده هاى زحمتکش در مقابل با ارتجاع ، نيروهاى جمهورى ضد خلقى اسلامى بدون برخورد بسا مواضعى جدى برنامه خود را تحقق ميبخشند و خلق ترکمن را بخاک و خون میکشند . اين بار اتفاقا درست در چارچوب رهنمود هاى سازمان مجاهدین عمل شد و ديديم که چگونه بر خلاف بار اول که در کيرى مسلحانه با پاسداران موجب جلوگيرى از سرکسوب خلق ترکمن گرديد ، بار دوم ارتجاع توانست با اهداف ضد خلقى خود برسد .

مجاهدين از يك طرف ظاهرا مسئله مايشما را "حساس" تلقى ميکنند و از طرف ديگر پشتياني عملى نيروها را از جنبش انقلابى خلقها براى حل انقلابى مسئله ، تحققتوان "بازى نسنجيد" محکوم مينمايند . آنها نيروهاى انقلابى را فرامىخوانند تا از مجاهدین سرمشق بگيرند و در "هيچيك از نواحى مزبور" چيد رکردستان و چيد رتسر - کمن صحرا و چيد ريلوچستان اهيچ د فتر مرکزی باز ن نمود و از استقرار حتى يك عضو علىى يا مخفى نيز در اين نواحى احتراز نمايند ! براستى مجاهدین بنا بر کلام "ملاحظات" حمايت عملى و سياسى خود را از اين جنبشها که بدون اغراق نقش بزرگى در افشاى عوامل وتوطئه اميراليسم موزند منگيد اشتن مبارزه ضد اميراليسمى ايفاکرده اند ، در رنج اشتها ند ؟ نقل قول زير ميتواند در فهم اين موضوع بياکمل کند :

"بقرار گزارشات واصله خوزستان و بلوچستان نيز ابستن حوادثى از نوم کردستان و گنبد ميباشد ، چنانکه هر روز

روشنتر ميشود استعمار بين المللى اميراليسم زخم خورده امريکا به انگا دست نشاندهگان مرتجع داخل و انبوهى از دست نشاندهگان سيا يکدم از انقلاب ايران غافل نيست . بخصوص که در نواحى خوزستان و بلوچستان زمينه هاى عميق نا رضائى وجود دارد (اطلاعيه مجاهدین خلق مورخ ۲۱ فروردين ۵۸)

باين ترتيب مجاهدین بصراحت نظر و تحليل خود را در مورد مسئله خلقها ابراز ميکنند و علت عدم شرکت و بطورکلى مخالفت بسا مبارزات خلقها عليه جمهورى اسلامى را ، به بهانه "توطئه هاى اميراليسم" و استعمار بين المللى به سردمدارى اميراليسم زخم خورده امريکا اعلام ميکنند . اما نظر مجاهدین در عين صراحت موضعگيرى ، دچار نا روشنى و ابهام در استدلال است و معلوم نميشود بالاخره اين دست نشاندهگان مرتجع داخل و انبوهى از دست نشاندهگان سيا چه کسانى هستند و در کجا به توطئه بر عليه چهکسى مشغولند ؟ بهر رواج و حال خارج نيست بسا در جنبش مثلا خلق کرد نفوذ کرده اند ، و يا در ميان حکام جمهورى اسلامى ، سردمداران ارتش امريکائى نظير ظهير نژادها ، فلاحى - ها ، يا در راس سپاه پاسداران منافع اميراليسم و نيروى ويژه ضد چريک جناب چمرانها ، ابوشريفها قرار دارند که در هر دو صورت وظيفه يك سازمان جدى سياسى افشاى اين عوامل و مبارزه بر عليه آنهاست . در هر حال حتى در تصورات اشتباه اميز مجاهدین از مسئله خلقها ، بى عملى و انفعال آنها توجه پذير نيست . به اعتقاد ما مجاهدین در اين زمينه نيز در دام تبليغات رژيم وابسته جمهورى اسلامى افتاد هاند و همان شايعات بى اساس سردمداران اين جمهورى ضد خلقى را که صرفا براى مدلل کردن سرکوب خلقها ساخته و پرداخته شده تکرار ميکنند که دقيقا از نوع تبليغات سوچاسوسان اميراليسمها براى مخدوش کردن ماهيت انقلابى و ضد اميراليسمى مبارزات خلق ميباشد . اين واقعيت اسفناک زمانى از برده بيرون ميافتد که سلسله قضايا و اشارات

مجاهدین را بدنبال هم بچینیم و حرکت مجاهدین را بطور منظم
دنبال کنیم بدینسان معلوم میشود که مراد مجاهدین از "عوامل
امریالیسم" و "جاسوسان سیا" بیشتر در ارتباط با جنبش خلقها
ست. به این هشدار مجاهدین به خلق کرد توجه کنیم:

"همین جا باید توجه مردم قهرمانان در کردستان
بویژه توجه مبارزان و روشنفکران دلیران سامانرا چنانکه
خود نیز میدانند مجدداً باین نکته حیاتی جلب نمود
که بایستی در مسیر مبارزات عادلانه خود یک دم از پیوند
ریشهای میان ناسیونالیسم انقلابی و ترقی خواه کردیسا
ناسیونالیسم کل خلق قهرمان ایران غفلت نوزند... در
غیر اینصورت چنانکه امریالیستها و دشمنان انقلاب ایران
میخواهند، و همانطور که متأسفانه در برخی نقاط جهان
به تلخی (و البته به تحریک امریالیستها و مرتجعین)
تجربه شده است، ناسیونالیسم کرد در مقابل ورود روری
مبارزات ملی ضد امریالیستی کل ایران قرار گرفته و طبعاً
درباره مسؤلی ارتجاعی خواهد گردید و خدای نا کرده
... هشدار میبرامون... صفحه ۲۵، تکیه از ما -
ست)

براستی تعجب آور و ناسفانگیز است، مجاهدین به خلق کرد،
خلق که از خانه و کاشانه اش توسط مردوران امریالیسم رانده شده
و هر روز شاهد باریدن آتش از زمین و هوا بر شهرها و دهات خود
است، زنان، مردان و کودکان در "قلعتان"، "قارنا"، "ایندر-
قاش" و... بدست جلادان جمهوری اسلامی به فجیعترین شکل تکه
تکه میشوند، درس میهن پرستی و حفظ تعامیت ارضی میدهند (۱)
ایا واقعا مسئله خلقها در جمهوری ضد خلقی اسلامی همین ها -
ست که مجاهدین مطرح میکنند، یا چیز دیگریست؟ ما بر عکس مجا-
هدین تصور نمیکنیم که خلقهای زحمتکش و ستدیده ایران کما-
ری جز خدمت به رهائی و استقلال کشور کرده باشند. اینرا و ا-
قعیت سالها مبارزه، سالها زجر و مشقت، سالها توهین و تحقیر
توسط نوکران امریالیسم، بروشنی نشان داده است. اتفاقاً این
سردمداران جمهوری اسلامی، این سرسپردگان قدرتهای خارجی
هستند که دائماً در فکروطن فروشی و خیانت بملت و مملکت میباشند!

مجاهدین از خلق دلیر کرد و همچنین سایر خلقهای ستدیده
ایران توقع دارند در اوج محرومیت و زیر بار باران، توپ بسازان
و خمپاره جمهوری اسلامی دم بر نیآورند و هر چه را که مزدوران
تبه کار جمهوری اسلامی طلب میکنند، اطاعت نمایند! اری این
نصایح در زمانی گفته میشود که خمینی جلاد، این مزدور پیشم
فتوای جهاد بر علیه خلق کرد صادر کرده و با چنان شعبده بازی
و دروغگوئی که تنها از موجود پستی مثل خمینی ساخته است،
"احساسات ضد کردی و ضد سنی" مردم را دامن میزند.

تعجب اینجاست که از جانب دیگر مجاهدین در مورد دروغ-
گوئی های خمینی و محیط رعب و وحشتی که عوامل سرسرد و امیر
یالیسم از جمله امیر انتظام جاسوس بر علیه خلق کرد بوجود آورده
بودند سکوت اختیار کردند.

حال ببینیم مجاهدین خلق چه راه حلی برای مسائل کردستان
ارائه میدهند. نقل قول زیر این مسئله را روشن میکند.
مجاهدین در تلگراف "تبریک" به "امام خمینی" و خلق کرد، در
تاریخ ۲۷ آبان ۵۸ نکات زیر را مطرح میسازند:

"پیام شما مبنی بر ضرورت به رسمیت شناختن حق اداره
امور داخلی و رفع هر گونه تبعیض فرهنگی، اقتصادی و
سیاسی برای تمام قشرهای ملت منجمله برادران کرد،
قلب فرزندان شما را مالا مال از سرور و شادی نمود.
مجاهدین خلق این موضعگیری انقلابی را به تمام مردم
ایران بویژه خلق کرد و به شخصان حضرت تنبیت میخوانند.
بحق در این شرایط حساس بدین تمام ملت ایران بار دیگر
با انگشت گذاشتن بر علت اصلی تمام بدبختیها، یعنی
امریالیسم امریکا و ضرورت وحدت تمام اقشار و طبقات
خلق، حول مبارزه با این شیطان بزرگ و لزوم نشانه رفتن
سلاحهای گرم و سرد بر روی این دشمن بزرگ انسانیت،
راه صحیح وحدت و پیشرفت را در قبال خلق ستدیده
ایران قرار داد، راهی که اولین نمره ی مبارک آن برسمیت
شناختن حق تعیین سرنوشت برای ملت ستدیده کرد
و تمام خلقهای بلوچستان و ترکمن و... در چارچوب
تعامیت جمهوری اسلامی ایران است." (تکیه از ما ست)

جملات بر طعن طراک و تعارفات بدون معنا، سفید نشان دادن سیاه و خلاصه تحریف در ماهیت و مضمون گفته‌های خمینی و دادن تصویرهای نادرست و خلاف واقعی از این مزدور، سرابای نقل قول فوق را در بر میگیرد. از این بهتر نمیشود موجود تبکاری چون خمینی را تطهیر کرد! انوقت رجوی میگوید ما از سال ۱۹۷۰ خمینی را "شناخته بودیم و پس از قیام" بافشای او پرداخته ۱۳۴۰ اینست افشای خمینی؟

واقعیت نشان میدهد که مجاهدین افشای خمینی را نه در سال ۱۹۷۰ و نه حتی پس از قیام و نه در ارتباط با خیانتها، تزویرها، دروغگوئیها، ادعاشیها و تقلبات اشکار بویژه نسبت به خلقها و سایر زحمتکشان ایران بعمل آوردند، بلکه این افشاگریها تازه پس از خرداد ۱۳۶۰، بخاطر برکناری بنی صدر، رئیس جمهور قانونی، آغاز کردند. تا این تاریخ هر چه نوشته‌ها و موضعگیریهای مجاهدین بود، همفایش تعریف و تمجید از خمینی با واژه‌هایی از قبیل "پدر بزرگوار"، "رهبر انقلاب"، "سبل شرف ملی"، "مظهر مقاومت مردم ایران" بود.

اما مسئله مهم دیگر که در این نقل قول هدف اصلی را تشکیل میدهد، ارائه راه حل برای مسائل خلق کرد در چارچوب بر نامه دولت ضد خلقی و در راس آن خمینی مزدور است. همه نیروهای انقلابی آگاه بخوبی میدانند که شخص خمینی، فردی بغایت بی-شهامت، بی برنسیب و در عین حال جاه طلب است. ریا و تزویر، دروغهای مصلحتی و غیر مصلحتی شیوه اصلی زندگی اوست، او از هر چیزی که حس جاه طلبی او را ارضا نکند، صرف نظر از خوب یا بد بودن آن استفاده میکند. هنگامیکه او خود را در تنگنا ببیند - قلمون عفتانه حاضر است پهر رنگی در آید و به هر خفتی تن در دهد تا شرایط را برای بیریزی مجدد خود دوباره فراهم سازد. پیام گذاشتن خمینی (البته نه بان ترتیب که مجاهدین ساده لوحانه

انرا تفسیر کرده‌اند که درست ضعف حاکمیت و شکست برنامه‌های سرکوبگرانه آن در کردستان، از طرف خمینی صادر میشود. در آن شرایط نیروهای انقلابی خلق کرد، بویژه کشف عوامل امریالیسم را چنان بخاک مالیدند که شاید بزرگ چاره‌ای جز بنا بردن به عوام-فریبی و تزویر برای نجات حکومت نگینش نندید. در یک کلام این پیام بیانگر زیونی و ذلت جمهوری اسلامی است.

اما پیامدهای بعدی نشان دادند که خمینی بوسیله این پیام در جستجوی فرصتی بود تا بار دیگر بتواند با نیروی مطمئن-تر و قویتری به خلق کرد پورش برد. منتها تا انزمان لازم بود که خوش باوران را به چیزی مشغول کرد!

مجاهدین در چنین شرایط حساسی با استقبال "انچنانسی" توطئه خمینی میروند و میکوشند تا خلق کرد را متقاعد سازند که "راه حل" خمینی جلاد را بپذیرد. مجاهدین در جای دیگر مینویسند:

"اری پیام امام بسیار عزیز است، حتی اگر تنها اثر آن این باشد که یک دم اجتماعی را بشکنند، دکمی که خود شاهد آن بودیم و دیدیم که چه‌ها کرد، ما شاهد بودیم که بعد نیال اغماز بر خورد های نظامی و تحمیل شدن یک جنگ ناخواسته به خلق کرد، عناصر جنگ افروز داخلی سیستم حاکم، با تبلیغات... (موضع گیری و نظرگاه) های سازمان مجاهدین... در باره ملیتها و کردستان تکیه از ماست"

مطالب بالا روشنتر از آن هستند که ما خود را محتاج توضیح بیشتر در باره آنها ببینیم. پیام خمینی شاید مجاهدین را انچنان بوجد آورده بود که دیگر ریا و تزویر این پیام "مصلحت‌آمیز" و تناقض اشکار انرا با سایر فرامین این مزدور نمی دیدند.

"دستاوردهای دیگر مجاهدین در این تحلیلها، جدا کردن خمینی از کل نظام و طرح این نقطه نظری اساسی است که گویا در سیستم حکومتی صرفاً "عناصر جنگ افروز" یافت میشوند که تمایل با ادامه لشتار در کردستان دارند و همین عناصر هستند که مانع

اجرای پیام "بسیار عزیز امام" شده‌اند! باینترتیب مجاهدین بنا بر "مصلحت" براحتی فراموش میکنند که کشتار مردم کردستان با سخنرانی سرایا دروغ و تزویر خمینی آغاز گردید و متعاقب آن پاسداران مزدور و ارتش ضد خلقی جمهوری اسلامی برای نجات "اسلام" بکردستان اعزام شدند. متأسفانه مجاهدین خلق، چنین سیاست نادرست و غیراصولی را نه تنها در مورد حوادث کردستان، بلکه در ارتباط با بسیاری از مسائل مهم مطروحه در جامعه دنبال کرده‌اند و در تمام این موارد کوشیدند تا خمینی جلاد را از اتهام مبرا داشته و حکومت جمهوری اسلامی را تیره سازند.

مساله دیگری که مجاهدین با همان کیفیت سیاسی بان برخورد کرده‌اند مساله اشغال سفارت آمریکا و "گروگانگیری" در تهران است. در اینباره نیز مجاهدین سنگ تمام گذاشتند و بلندگوی تبلیغاتی رژیم مرتجع جمهوری اسلامی شدند. دانشجویان "خط امام" را که امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست، در خدمت مصالح ضد خلق انجام وظیفه کرده‌اند. "ضد امپریالیست" نامیدند و عمل مشکوک آنها را "قهرمانانه" خواندند و صریحاً اعلام کردند: تبدیل شدن این نقطه به کانون فریزان شور ضد امپریالیستی، "دوباره چیز آشنائی پیدا شده... اخردوباره انقلاب است"، "انقلابی بزرگتر از انقلاب اولی" ".... نور حیات و بهر روزی"، "اصولی و عمیق" و ".... و تازه پس از حدود یکسال دفاع از دانشجوین خط "...."، در واقع دفاع از توطئه‌های رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، با انتشار نامه یکی از دانشجویان "سابق" "خط" ".... بدون کوچکترین اشاره‌ای به عملکرد یکساله خود، ۱۸۰ درجه مواضع را تغییر داده به افشا این حرکت پرداختند. آنها اینبار اشغال سفارت را حرکتی "کم مایه" که "باندازه کم مایگی و

عدم اصالتش عمری زودگذر داشت"، "باطل"، "انحراف فاحش"، "مبارزه ضد امپریالیستی بسبک نوین!" "منادی جریان حاکم" و ".... نامیدند. بالاخره معلوم نشد ان جریان "پسر شور انقلابی" و "ضد امپریالیستی" که انقلاب دیگری بزرگتر از انقلاب اولی بود چگونه تبدیل به جریانی منحط، ارتجاعی و منادی جریان ارتجاعی حاکم شد! کوشی مجاهدین هیچگونه وظیفه‌ای در قبال مردم ایران و حداقل در برابر هواداران خود که یکسال تمام آنها را بدفاع از ارتجاع و ضد خلق کشانده بودند، ندارند! آیا می‌توان یک جریان سیاسی را که اینگونه انحرافات و اشتباهات فاحش خود را به سکوت میگذراند و توجهی میکند جدی گرفت؟ سؤال اینست که با این تفصیل چه تضمینی برای مواضع امروزی آنها وجود دارد و فردا و پس فردای این سازمان چه خواهد شد؟ بایسن ترتیب ما دیگر از اشاره به شرکت مکرر مجاهدین در سایر مضحکه‌های رژیم از قبیل انتخابات "خبرگان"، "ریاست جمهوری (۶)"، انتخابات مجلس کذائی، پذیرفتن ضمنی قانون اساسی ارتجاعی، شرکت فعال در جنگ ارتجاعی عراق با ایران، آگاهانه خودداری می‌کنیم.

رفرم یا انقلاب؟ کدام راه؟

سازمان مجاهدین خلق بعنوان يك سازمان انقلابی ضد امپریالیستی - مذهبی معتقد بمبارزه مسلحانه یا بعرضه مبارزه اجتماعی گذاشت. بنیان گذاران این سازمان مبارزینی اشتسی نا پذیر، ضد امپریالیست بودند و در این راه سنتهای افتخار آمیزی از خود بجای گذاشتند.

سازمان مجاهدین خلق در سالهای ترور و اختناق محمد رضا - شاهی دارای سیاست و مشی ای قاطع و روش ضد امپریالیستی بود و بهمین دلیل در میان توده های محروم جامعه ما از احترام خاصی برخوردار بود. اما پس از قیام و بقدرت رسیدن حکام کنونی، این سازمان روشنی سیاسی و قاطعیت عملی خود را بتدریج از دست داد و رنگ و محتوای رفرمیستی بخود گرفت. "جمهوری اسلامی" وابسته بامپریالیسم را بپذیرفت و از باصطلاح انقلاب اسلامی بدفاع برخاست. تحلیلها و مواضع سازمان مجاهدین پس از قیام مبتنی بر این بود که در جامعه "انقلاب" انجام گرفته و حاکمیت بطور کلی، صرفنظر از ایرادات و نارسائیهها یا بقول خود مجاهدین "علیرغم انتقاداتی که به سراسر نظام موجود" است، رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی مستقل و ملی است. برخی عناصر و ارگانها بویژه در زمینه اقتصادی که از رژیم سابق بجای ماندند را میتوان از طریق رفرم و انتقاد از بین برد، زیرا جهت اصلی و محتوای اساسی رژیم جمهوری اسلامی، مخالف با امپریالیسم است! از اینرو مجاهدین ادامه مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی را عملی نا درست

و زیانبخش بحال انقلاب* ارزیابی کردند. البته پس از برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری و یورش همه جانبه ارتجاع به سازمان مجاهدین خلق و هواداران آن، بنوعی تاکتیک مسلحانه روی آوردند. اما علیرغم برخی اقدامات مسلحانه (که ما در بخشش مربوطه، در همین جزوه به محتوا، اهداف و کاربرد آن توسط مجاهدین در شرایط کنونی برخورد خواهیم کرد!) هنوز دارای سیاست و مشی رفرمیستی در قبال حاکمیت ضد خلقی جمهوری اسلامی میباشند و هدف آنها نه سرنگونی این نظام ارتجاعي و وابسته، که تغییر در برخی اجزای آن از قبیل حزب جمهوری اسلامی* و یکی دو ارگان اجرائی است. باینترتیب مجاهدین از تجربیات بیش از ۵۰ سال مبارزات اجتماعی و سیاسی در ایران هیچ نیاموخته اند و به تکرار وقایع گذشته که حاصلی جز شکست برای خلقهایمان نیاروند، مشغولند. در واقع تجربیات بیش از ۵۰ سال مبارزه حداقل يك مسئله را بروشنی پاسخ گفتند، و آن بی ثمر بودن سیاست و مشی رفرمیستی در قبال حاکمیت امپریالیستی در کشورمان است. این تجربیات بجا میآموزند که آزادی و استقلال جامعه تحت سلطه ایران از زیر یوغ امپریالیسم و دست نشاندگان آنها با يك دگرگونی بنیادی، با يك انقلاب عمیق اجتماعی میسر است. قهر ضد انقلابی را تنها با قهر انقلاب میتوان پاسخ داد و راه انقلاب ایران، راه مبارزه مسلحانه طولانی است، که هدف عاجل آن در هم شکستن ارتش ضد خلقی و سایر ارگانهای سرکوب امپریالیستی میباشد.

ارزیابیها و تحلیلهایی که در نیمه دوم سالهای ۴۰ توسط بنیان گذاران "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران"، رفقا مسعود احمد زاده، عباس مفتاحی و پرویز پویان در باره شرایط اقتصادی، سیاسی و تاریخی جامعه ارائه کرده اند (۷) حاکی از اینست که نفوذ همه جانبه امپریالیسم در جامعه نو مستعمره ایران، نفوذی ریشه-

دار و ارگانیک است و ایران بعنوان يك جز ارگانیک در سیستم امپریالیستی قرار دارد. رفیق سعید احمدزاده در اثر درخشان خود موسوم به "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" این واقعیت را چنین بیان میکند:

"در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود، تبدیل به یک چیز بوج و مهمل میگردد. و مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و بنابر زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که بهر حال نقشی دارد." (تکیه از ماست)

گاهی مختصر به تاریخ مبارزات خلقها و زحمتکشان ایران بر علیه امپریالیسم و نوکران داخلی اش، اولاً صحت تئوریا و احکام بالا را تأیید میکند و دوماً نشان میدهد که یکی از اساسی ترین علل شکست جنبشهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران تا کنون درک سطحی و انحرافی از امپریالیسم و عدم توجه به نفوذ بنیادی آن در جامعه بوده است. این مسئله همراه با دست نیافتن به شیوه اصلی مبارزه، یعنی مبارزه مسلحانه و سازماندهی تودهها در این مسیر، موجب زیانها و تلفات جبران ناپذیری بر جنبش آزادی بخش خلقهای ایران شده و زمینههای شکست آنرا فراهم کرده است.

جریانات رفرمیستی و سازشکارانه همواره کوشید مانند و هم اکنون نیز کوشش میکنند، بدون توجه به مسائل گرهی و اساسی جامعه، از طریق رفرم و مصالحه با بخشی از هیئت حاکمه جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلق را به کجراه بکشانند.

تاریخچه سراسر خیانت حزب توده و سرنویشت نکبت بار ایمن حزب بدون تردید اثینه تمام نمای رفرمیسم، سازشکاری و خیانت است و برای کسانی که هنوز پس از اینهمه تجربیات دردناک در پستی اصلاحات از بالا هستند میتواند آموزنده باشد. امروز ظاهراً

بسیاری از نیروهای خلقی نسبت به حزب توده دارای موضع قاطعی هستند، با وجود این هنوز گرایشات رفرمیستی و سازشکارانه در جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلق و همچنین در جنبش "کمونیستی" ایران دارای ریشههای تنومند و زمینههای مساعد است. تعجب اینجاست که اغلب نیروهای انقلابی در عین مخالفت با حزب توده، خود در پوشش دیگری تقریباً همان شیوهها و سیاستها را دنبال میکنند. چه بسیار نیرو و توان انقلابی در این کجراه به هرز رفته و چه سنگین زیانهای که از این رهگذر متوجه جنبش خلق و انقلاب گشته است. سیاست و شی رفرمیستی و سازشکارانه معدن است باشکال گوناگون در جامعه جلوه کند. معمولاً زمانیکه مسئله سرنوشتی نظام حاکم در دستور کار انقلابیون قرار میگیرد، سازشکاران و رفرمیستها تحرك بیشتری میابند و بعنوان مختلف با طرح تزههای انحرافی کوشش میکنند تا از سقوط کامل رژیم جلو گیری کنند. اینان اهداف خود را در رهوشش استدلالاتی از قبیل اینکه "شرایط مناسب نیست"، "نیروهای انقلابی ضعیف اند"، "امپریالیسم مشغول توطئه است" و بالاخره "با کمک جناحهای دور اندیش و معتدل هیئت حاکمه سریعتر میتوان بر جناح جنگ افروز و ارتجاعی پیروز شد"، ابراز میکنند.

همانطور که از محتوای استدلالات فوق بد است، رفرمیستها به تنها چیزی که فکر نمی کنند خواست توده و اماندگی مبارزاتی آن میباشد. اینان اساساً هیچگونه اعتقاد و اعتمادی به تودهها در تغییر و تحولات جامعه ندارند و در بهترین حالت تودهها را شیش می پندارند که تنها موظف به دنباله روی از تاکتیکهای "رهبران" است. از اینرو میان تودهها و جناحی از حاکمیت، جناح حاکمیت را انتخاب میکنند و میان راه طولانی، سخت و پراز مشکلات مبارزه مسلحانه تودههای، راه کوتاه، ساده و بی خطر سازش و مصالحه با بخشی از حاکمیت را بر میگزینند. تصور آنها از توده، نیروی است که برای ایجاد فشار بر هیئت حاکمه بمنظور مصالحه و

سازش بکار میرود و نه نیروی که میتواند و باید بشیوه انقلابی
سازنده تاریخ فردا باشد.

در شرایط پس از قیام برخی نیروهای اپورتونیست از قبیل
"فدائیان اکثریت" پس از مدت‌ها مخفی کاری بالاخره رسماً به
منجلاب رفرمیسم و خیانت در غلطیدند و امروز بعنوان سگ پلیس
جمهوری وابسته با مهربالیسم اسلامی، بخند متاریاب مشغولند.

با توجه به خیانتها و ضربات سنگینی که اپورتونیستها به
جنبش خلق بویژه در شرایط حساس کنونی وارد کرده‌اند، تزلزل بر
خی نیروهای خلقی در مبارزه بر علیه مهربالیسم و دست نشاندگانش
در ایران (جمهوری اسلامی) روند انقلاب را تضعیف کرده موا-

نمی جدی بر سر راه جنبش انقلابی فراهم میکند. در اینجا باز هم سیاه

ستوشی سازمان مجاهدین بعنوان سازمانی که در میان مردم از نفوذ قابل
توجهی برخوردار است، میتواند بعنوان نمونه مورد بحث قرار گیرد.

همانطور که در پیش اشاره کردیم محتوای سیاست و شی کنونی
سازمان مجاهدین خلق، بویژه پس از وحدت این سازمان با جناح

بنی صدر و ... یعنی بخشی از حاکمیت، اصلاح طلبانه است.

باینترتیب سازمان مجاهدین خلق ایران در صدد است تا از موده
را دوباره بیازماید!! بسیار خوب! ولی مجاهدین بد و دیسل

اگاهانه یا نا اگاهانه فراموش میکنند که این حاکمیت مهربالیستی،
یعنی "جمهوری اسلامی" در کلیت آن است که این چنین ضد -

خلق و جنایتکار است. بسیار ساده گرا خواهیم بود چنانچه علت
جنایتها، خیانتها و اعمال ضد خلقی جمهوری اسلامی را در این

یا آن حزب، گروه و فرد جستجو کنیم. افراد و احزاب تنها نمایندگان
کان یک جریان اجتماعی اند و نسبت به تامین منافع اقتصادی، سیا-

سی و اجتماعی سیستم معین در مرتبه دوم قرار میگیرند. بنا بر
این اشتباه خواهد بود چنانچه معلول را بجای علت بگیریم و

خانهای را که "از بای بست ویرانست"، بخواهیم با تغییر
نقش ایوان، سر و سورتی بد هم اجزاء جمهوری اسلامی، از قبیل

"حزب کذابی"، "مجاهدین انقلاب اسلامی" دارد دست بنی صدر،
بازرگان، کنی و ... بهمان اندازه مرتجع و ضد خلقی اند که خود

جمهوری اسلامی پس علت را باید در جای دیگر جستجو کرد.

در حقیقت اینها همه معلول سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی
امپریالیسم میباشند و این سیستم در مجموع خود فاقد رسالت و صلا-

حیت برای پاسخگویی به نیازهای دموکراتیک جامعه است. اینها
واقعیتی است که تا کنون در جامعه ما بکرات خود را نشان دا -

د ماند. متأسفانه سازمان مجاهدین خلق درست همین اصول
را زیر پا میگذارد و فراموش میکند که "جمهوری اسلامی" در کلیت

خود بعنوان بدیل رژیم پوسیده شاه، توسط امپریالیستها علم شد.

رسالست این جمهوری عبارت از انجام وظایفی بود که رژیم
منفور شاه دیگر بعلت رشد جنبش و از دست دادن ابتکار عمل در

جامعه و همچنین خواست امپریالیستها مبنی بر اصلاحاتی در جا -
کمیت منفرد خاندان پهلوی، توان و امکان انجام آنها را نداشت،

جمهوری اسلامی در ابعادی وسیعتر از آنچه تصور میرفت تحقق
بخشید. "جمهوری اسلامی" با حفظ اساس اقتصادی و حکومتی

رژیم وابسته با مهربالیسم شاه و در ارتباط مستقیم با بخشی از
پورژوازی کمبرادور بقدرت رسید. این حقایق دیگر امروز مانند

افتاب روشن اند و احتیاج به افشا ندارند. بدینسان درک این
مسئله چندان مشکل نیست، که چرا امروز ما با رژیم وابسته

با مهربالیسم و خونخوار سر و کار داریم و همانطور که غیر ممکن بود از
طریق وحدت با بخشی از رژیم وابسته شاه، مثلاً با جناح دورانیش

ان، استقلال و دموکراسی را در ایران تأمین و تضمین کرد، هم -
اینطور از طریق همکاری با بخشی از "جمهوری اسلامی"، از بنی -

صدر گرفته تا بازرگان و ... نیز نمیتوان منافع خلق زحمتکش ایران
را تأمین نمود! اینها همه بیان این حقیقت انکارناپذیر است

که مسائل جامعه ما از طریق رفرم و سازش حل شدنی نیستند و باید
برای تأمین آزادی و استقلال ابتدا به معضل اصلی جامعه یعنی

سلطه امیرالیسم پاسخ گفت.

تجربیات مبارزه ضد امیرالیستی خلقهای ایران و همچنین دستاوردهای تمام جنبشهای انقلابی خلقهای تحت سلطه بعصاب میاموزد که تنها راه رهائی در هم شکستن و سرنگون ساختن قهر-امنز کل این سیستم، یعنی بر انداختن سلطه سیاسی اقتصادی، نظامی و اجتماعی امیرالیسم است. پس روشن است که مانع اصلی بر سر راه آزادی و استقلال میهن ما رژیم جمهوری اسلامی "بعنوان یک مجموعه ضد خلقی و وابسته میباشد که بدون سرنگونی تمامی آن پس افکندن "جمهوری دمکراتیک خلق" آزادی از یوغ امیرالیسم و کسب دمکراسی واقعی میسر نیست. بنا براین هر سیاست و مشی-ای که بخواهد در راه سازش و مصالحه با بخشهای از هیئت حاکمه قدم بردارد و جناحی "را بر علیه" جناح "دیگر تقویت کند و بقدرت برساند، آگاهانه یا ناآگاهانه اب به اسباب امیرالیسم میریزد و اینرا تجربیات همین سه-چهار سال گذشته که منجر به روی کار آمدن دارودسته خمینی گردید، نشان دادند. شکست انقلاب مشروطیت، شکست جنبش جنگل، ناکام شدن مبارزات ضد-استعماری ملی کردن صنایع نفت و سرانجام انحراف جنبش عظیم ضد امیرالیستی اخیر میهنمان همه و همه علاوه بر درسهای آموزنده - فراوان، بیانگر این اصل خدشه ناپذیر است که مبارزه ضد امیریا-لیستی و دمکراتیک خلق نمی تواند از طریق مصالحه با بخشی از حاکمیت وابسته با امیرالیسم و یا بوسیله رفرم، پیروز گردد. ما حاصل چنین سیاست و مشی ای چیزی جز ادامه سلطه امیرالیسم در اشکال جدید آن نخواهد بود.

سیاست کنونی مجاهدین، سیاسی
زیانبخش در مبارزات ضد امیرالیستی
و دمکراتیک خلقهای ایران!

پیش از این اشاره کردیم که مجاهدین خلق رژیم "جمهوری اسلامی" را بعنوان رژیمی مناسب برای ایران پذیرفته اند و از آن دفاع نیز میکنند. مخالفتهای آنها بهیچوجه با اساس ایسن جمهوری ضد خلقی نیست و تنها با این شیوه اعمال قدرت و این یا آن "عنصر جنگ افروز" و در یک کلام با نفوذ روز افزون حیزب جمهوری اسلامی مخالفتند. شیوه مخالفت آنها نیز "مظلوم نغاشی" است. ضمناً مجاهدین بر این اعتقادند که انقلاب انجام گرفته و حاکمیت کنونی محصول این انقلاب است. آنها خود در مقابل ایسن سؤال که:

"ایا وضعیت موجود دقیقاً همان وضعیت گذشته است و فقط جای عکسها عوض شده؟"

چنین پاسخ میدهند:

ما علیرغم انتقاداتی که به سراسر نظام موجود داریم، صراحتاً با این سؤال پاسخ منفی میدهم.

... چیزهای دیگری هم هست، یعنی این هم هست که سلطه سیاسی سرمایه داری وابسته و رژیم دست نشاندگان سرنگون شده طبقات جدیدی (۱۹) قدرت سیاسی را تصدی میکنند. (هشدار بی رامون چپ روی و چپ نغاشی تکیه و پراستز از ماست)

و یا

اگر تغییرات سیاسی انجام شده را نادیده بگیریم، طبیعاً بشتوانه عظیم توده های و حقانیت سیستم را نسا-

دیده انگاشتایم - (همانجا، تاکید از ماست)
وبالاخره نتیجه میگیرند که:

"اما مطلق کردن تضاد با سیستم حاکم، چنانکه کوشی
اوباع مطلقاً هیچ تغییری نکرده و فقط جای عکسها
عوض شده (۸) - نه تنها مبین یک تجزیه و تحلیل اشتباه
بلکه حاکی از رهنمودهای بسیار خطرناکی است که سلطه
مجدد امپریالیسم را عملاً بسیار هموارتر خواهد نمود."
(۱۲) (همانجا، برانتر و تاکید از ماست)

و در ادامه میگویند:

"مطلق کردن تضاد با سیستم حاکم و نادیده انگاشتن
مطلق مرزهای وحدت با بورژوازی کوچک، چیزی جز
اپروتوسیسم و انحراف نیست و نهایتاً بسود امپریالیسم
خواهد بود" (همانجا)

مجاهدین حتی در مقابل "عدای" که معتقد به وجود "اتصفر
فاشیستی" در ایران اند، بدفاع از جمهوری اسلام برداخته،
چنین استدلال میکنند:

"فاشیسم بمعنای علمی و فنی آن (ونه به معنا و اصطلاح
رایج) حاکی از دیکتاتوری عربان تروریستی سرمایه-
داری و... که طبعاً باین معنا در ایران کنونی
موردی ندارد." (همانجا)

و از طریق اشاره به سرنوشت عمانگیز "فرقان" و "محکومیت
ترورهای نوع فرقان بوسیله" با اصطلاح نیروهای سیاسی و "انقلابی"
و یک سلسله بیبر و خمهای دیگر باین نتیجه میرسند که "عمل
تهاجمی مسلحانه"، "مقبولیت ندارد" و "تهاجم و اسلحه
کشیدن ببری سیستم کنونی جز بسود امپریالیسم نیست" (همانجا).
مجاهدین کوش همه نقطه نظرهای فوق را باین دلیل بدنبال هم
چیدمانند که حرف اصلی خود را مبنی بر پشتیبانی از امام خمینی در
خطوط ضد امپریالیستی (خط امام ۱۲) بسیار بسیار ضروری است.
(همانجا تکیه و برانتر از ماست) بزنند!

البته مجاهدین سعی بر این دارند تا "سازش" خود را شو-
ریزه هم بشنند و در این مورد از لنین نیز کمک میگیرند (۹) - مجا-
هدین سازش خود را با سیستم حاکم بر جامعه وحدت با "بورژوازی

کوچک" (۱۲) قلداد میکنند و به دیگران میبارند که چرا مرزهای
این وحدت را نادیده انگاشته و بجای وحدت، مبارزه با رژیم را
در پیش گرفتند. باینترتیب از نظر مجاهدین حاکمیت کنونی،
حاکمیت "خرده بورژوازی" و در نتیجه ضد امپریالیست و ملی (۱۲)
است. و ظاهراً این "خرده بورژوازی" را میتوان با وحدت و
انتقاد براه "راست" هدایت کرد (۱۰)!! در اینجا معلوم میشود
که چگونه تحلیلها و ارزیابیهای مجاهدین خلق، فاقد پایه و
اساس منطقی و علمی میباشد و مجاهدین حتی به فاکتورها و واقعیت-
های غیرنیز هیچ توجه نمیکنند و ادوی خود را صرفاً بربیک سلسله
احکام خود ساخته قرار میدهند. بدون شک احتمال دارد منشأ
طبقاتی این یا آن عنصر جمهوری اسلامی در میان قشر خسرده-
بورژوازی و حتی محرومترین بخشهای جامعه باشد (که البته احتمال
آن در حاکمیت کنونی تقریباً صفر است) ولی هیچگاه چنین واقعیتی
سیاست کنونی افراد تشکیل دهنده حاکمیت را تعیین نمی کند.
انچه بیش از هر چیز محتوای سیاست و عملکرد افراد این حاکمیت
را میسازد، منافع و مصالح سیستم و روابط اقتصادی و اجتماعی
است که این افراد در آن دارای تعهد شخصی هستند. بنا بر
این اطلاق عنوان "خرده بورژوا" به عوامل سیستمی که در آن سر-
مایه بزرگ نقش اصلی و تعیین کننده دارد، نه تنها بدور از واقعیت
هست، بلکه نشانه سهل انگاری و عدم توجه به چگونگی تغییرات
انجام شده توسط امپریالیسم در ایران است. مجاهدین خلق خود
بخوبی میدانند خمینی و جمهوری اسلامی چگونه در "کنفرانس گواد-
لوپ" (۱۱) بعنوان الترناتیوی برای حفظ وادامه منافع امپریالیستها
مورد توافق امریکا، ژاپن و اروپا قرار گرفت. سعید رجوی خود
در مصاحبه با نشریه مجاهد، درباره سیاستها و نیروهای مختلف
سیاسی (مجاهد شماره ۱۰۸) زیر عنوان "ما موریت زرنال هویزر
از "سولیوان" آخرین سفیر امریکا در ایران چنین نقل میکند:

از این رو سفارش من به دولت امریکا این بود که باید از
اسد ام ارتش ایران در جریان انقلاب جلوگیری کنیم. به
نظر من به خاطر اشراف ویژه امریکا با ایران، باید بررسی
میکردیم که آیا میتوان ترتیبی داد که نیروهای مسلح
ایران دست نخورده بماند یا نه؟ ما معتقد بودیم که
نیروهای مسلح ایران باید فرمانبردار دولت باشند که
که از پشتیبانی گروههای پیروز در انقلاب و مورد حمایت
خصی، برخوردار باشند. (تکیه از ماست)

سپس سولیوان با تبختر ادامه میدهد:

من برآستی پیشینیه میکردم که نخستین دولت بعد از
انقلاب، برپاست مهدی بازرگان تشکیل خواهد
شد . . .

از این روشتر نمیتوان چگونگی بقدرت رسیدن حکام کنونی را
توضیح داد و باینترتیب امریکا حتی اولین نخست وزیر "جمهوری
اسلامی" را از پیش تعیین کرده بود. حال مجاهدین باز بنا بر
چه "مصلحتی" این واقعیات را ندیده گرفتند و رژیم خصمی را،
رژیم "خرده بورژوازی" و "ضد امپریالیست" قلمداد کردند برما
معلوم نیست؟ معلوم میشود آنچه را که مجاهدین تحت عنوان
"حقانیت" و "مشروعیت" این جمهوری نکبت بار مطرح میازند
قبل از هر چیز ساخته و پرداخته ژنرال هوینر، سولیوان، رمزی کلارک،
جرج بال و . . . در حقیقت امپریالیسم امریکاست.

انوقت مجاهدین کسانیرا که بر علیه این جمهوری وابسته اعلام
جنگ دادند، مورد حمله قرار میدهد و "تجزیه و تحلیل" آنها
را اشتباه و حاکی از فهمودهای بسیار خطرناک که سلطه مجدد امپری-
الیسم را عملا بسیار هموارتر خواهد نمود " قلمداد مینمایند.
آنچه که در بالا بطور اختصار آوردیم تنها بیان این واقعیت
است که مجاهدین آگاهانه یا نا آگاهانه پس از قیام از طریق تأیید
جمهوری اسلامی بسهم خود بر مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران
تأثیر منفی گذاشته و موجب تضعیف جنبش انقلابی شده اند. از-
بایبها و احکام نا درست مجاهدین از وضعیت جامعه و حاکمیت
پس از قیام، آنها را بد امان رفرمیسم انداخته و این روند پس از

برکناری بنی صدر و از طریق وحدت با بخشی از هیئت حاکمه
کنونی ایران تبلور و رسمیت یافته است. و بدینسان مجاهدین خلق
نمیخواهند، یا نمیتوانند در تجربیات تلخ جنبش در گذشته دور و
نزدیک خصوصاً در دو سه سال گذشته درسهای لازم و غیرور
برای ادامه مبارزه انقلابی را، بیاموزند. از هم اکنون روشن است
که مجاهدین خلق با چنین سیاست و تاکتیکی، خود و نیروهای که
بدنبال آنها میافتند، یعنی بخشی از نیروهای جنبش را بوطه
شکست و نابودی میکشانند و ما حاصل چیزی جز تکرار مکرر تاکتیگها
و سیاستهای منسوخ گذشته نیست.

و پس از قیام تحت عنوان " مبارزه با انحصار طلبی " رخ نمود (۱۲) نتایج عملی چنین تفکر و مشی ای، در زمان شاه گرنش در جهت ایجاد "جبهه ضد دیکتاتوری" متشکل از حزب توده و جناحهای "دوران پیش" بورژوازی کمربادور، و در شرایط فعلی همان محتوا با نام دیگری "جبهه ضد انحصار طلبی" است! و این هر دو یا هر نیتی، خوب یا بد، آگاهانه یا نا آگاهانه و توسط هر سازمانی انقلابی یا غیر انقلابی دنبال شوند همراهی جز حفظ و ایقان نظام وابسته با امپریالیسم در پی نخواهد داشت. البته در زمان شاه مزد و بعثت رسوائی بیش از پیش حزب توده و نیز واقعیات ملموس جامعه این ترزا در ابتدا نتوانستند تاثیر چندانی بر جنبش بگذارند، اما سیر بعدی تحولات در جامعه در سالهای ۵۶-۵۷ و تمایل امپریالیستها به برخی رفرمها در حاکمیت وابسته و همچنین جلوگیری از رشد و توسعه جریان انقلاب شرایط را برای تحمیل این تر رفرمیستی بر جنبش فراهم ساخت. بخشهای معینسی از بورژوازی کمربادور و همه کسانی که خواستار سهم شدن در حاکمیت امپریالیستی بودند، با توافق امپریالیستها، ناکهان "ضد دیکتاتور" شدند و دیدیم که چگونه سمت جنبش را از سرنگونی سیستم وابسته با امپریالیسم منحرف ساختند و بسوی "دیکتاتوری فردی شاه" کشاندند و نتیجه آن جایگزینی دیکتاتوری دیکتاتوری فردی شاه "کشاندند جدیدی شد (۱۳). کسانی که مبلغ این ترزا بودند پس از خروج شاه و ورود خمینی به ایران طبعاً رسالت خود را پایان یافته تلقی کردند و مزدورانی از قماش حزب توده، غاصبین نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، بد ریوژی دیکتاتورهای عمده بسر نوکران جدید امپریالیسم پرداختند.

بهر حال چنین انحرافات سهمگینی تا کنون در جنبش ضد-امپریالیستی ما سابقه طولانی شاید باندازه سالهای عمر جنبش دارد. اما متأسفانه تا کنون سازمانهای مترقی و انقلابی جنبش جز در موارد نادری قدرت و توان در ساموزی عملی از انحرافات و

خیانتها را نداشته اند. برای مثال سازمان مجاهدین خلق ایران بنا بر تاریخچه و روند ایجاد آن، خود محصول چنین بخشی است. بنیان گذاران سازمان مجاهدین، بدیع زادگان، حنیف-نژاد و سعید محسن از میان نهضتی جوشیدند که خود از جبهه ملی دوم، بعثت سیاستهای سازشکارانه و فرصت طلبانه این جبهه انشعاب کرده بودند. علت انشعاب این بود که جبهه ملی دوم تماد اصلی خود را با امپریالیسم نمی دانسته و فقط دیکتاتوری شاه میدانست. (انتشارات ابوذر، اسناد جنبش اسلامی - تاریخچه جریان کودتا و خط مشی کنونی سازمان مجاهدین خلق ایران - تکیه ها از ماست)

پس از تشکیل سازمان مجاهدین خلق، سیاست و مشی ضد-امپریالیستی مضمون اصلی انرا تشکیل میداد. اعدام انقلابی مستشاران نظامی امریکا و عملیات مسلحانه دیگر بر علیه عوام مسل امپریالیسم گواه این مدعا است. حتی در اوایل قیام هنگامیکه سعید رجوی بدست توانای خلق از زندان رژیم شاه آزاد گردید، در اولین سخنرانی در دانشگاه تهران، بخشی از "اطلاعیه تعیین مواضع مجاهدین خلق ایران در برابر جریان انحرافی چپ ناعا" را چنین میخواند:

"... مبارزه ما، اصل کار ما تا مرحله انقلاب دمکراتیک پایان پیدا کند اساساً با امپریالیسم است، اگر بنا بر دیکتاتوری هم کار داشته باشیم بعثت ما هیت امپریالیستی آن بوده، نه این برود آن نباید" (تکیه ها از ماست)

بدون شک بوسیله چنین تحلیلهای و مواضع اصولی در مورد مسائل اساسی جامعه بود که مجاهدین توانستند پس از قیام، سازمان تلاشی شده خود را سر و سامان داده، نیروهای جوان و پرشور را بدور خود بسیج نمایند. اما بتدریج، با توسعه پایه های سازمان و نفوذ آن در بخشهای بالائی و مرفه خرده بورژوازی و تجار بازار و ... همچنین بغرنجتر

شدن شرایط مبارزه، "محدورات"، "ملاحظات" و "مصلحتها"ی سازمان نیز بیشتر گردید. هر چه چهره ضد خلقی حکام جدید بیشتر برای توده‌ها افشا می‌شد - که طبعاً بموازات آن، ترور، اختناق بگرو و به بند و اعدام نیز فزونی میگرفت و سهم قابل توجهی نصیب مجاهدین میگردد - سیاست مجاهدین بجای قاطع تر شدن، بررور رنگ مییافت و سازمان میکوشید تا فشار وارده را با اتخاذ شیوه‌های متفعل "مظلوم نمائی" دفع کنند. در کنار دیگر نیروهای مبارز تعداد مجاهدین زندانی بیشترین رقم را نشان میداد و هر بار ارقام زندانیان مجاهد در نشریه سازمان "رکورد" جدیدی بدست می‌آورد، اما تکامل قضایا و تشدید ترور و اختناق نادرستی سیاست و تاکتیک مجاهدین را در مقابل حاکمیت وابسته بامریالیسم جمهوری اسلامی به بهای سنگینی اثبات کرد. جوانان پر شور و انقلابی مجاهد که بدون شك حماسه قرن ما را آفریدند، جوانان نه تا چهارده ساله، دختر و پسر که تا آخرین لحظات زندگسی کوتاه و پر شمر خود، سردمداران مزدور جمهوری اسلامی و مسرک را بمسخره گرفتند و حتی از افشا نام خود در برابر دشیمان خمینی خود داری کردند، دست بسته و در شرایطی نا برابر در زندانها روانه میدانهای اعدام میشدند و خون باکشان تاریخ مبارزات خلقمان را گلگونتر میساخت. چنین جنایات هولناک و تکان دهنده‌های تا کنون در تاریخ کم سابقه است. در عین حال این قساوت و ددمنشی رژیم جمهوری اسلامی بیانگر این واقعیت است که با چنین رژیم افسار گسیخته‌ای نمیشود با "مظلوم نمائی" و شیوه‌هایی از این قبیل مقابله کرد. این رژیم تا اعماق وجودش ضد خلقی و خیا تنکار است و برای ادامه وابستگی بامریالیسم راهی جز کشتار خلق و انقلابیون ندارد. واقعیت زندگی نادرستی تحلیلها و نتیجه‌گیریهای سازمان مجاهدین خلق را در مورد حاکمیت، جناح‌بندیهای آن و نقش خمینی مزدور نشان داد و در عین حال با خشونت بارزی نشان داد که حاکمیت امریالیستی در هر

ا
:
ا
ش
با
و
ج
و
کرا
چ
نوا
ام
دا
در
۱۱

یونشی حواء اسلامی یا غیر اسلامی یا بنی صدر یا بدون بنی صدر، حاکمیتی نیست که از زندان، شکنجه و کشتار خلق و همه‌ای بخود راه بدهد. اینرا نیم قرن سلطه سیاه خاندان پهلوی در ایران، بنیوشه در شیلی، ضیا الحق در پاکستان، سعودیها در عربستان، ملک حسین در اردن و کشتار نزدیک بیامیلیون کمونیست در اندونزی توسط "مسلمانان" بنحو بارز و دردناکی اثبات کرده است. اما مجاهدین کوشی اصرار دارند "از موده" را حتماً خود یکبار دیگر بیازمایند. واقعیات موجود در جامعه ایران و صد ها نمونه در کشورهای تحت سلطه دیگر، بما می‌آموزد که هر گونه خوش باوری نسبت بحاکمیت ضد خلقی امریالیسم و فراموش کردن خصلت چپا و لکرانه و سرکویگرانه آن و عدم اتخاذ شیوه‌های مبارزاتی متناسب با اعمال قهر ضد خلقی رژیمهای وابسته بامریالیسم، یعنی مبارزه سیاسی - نظامی، از طریق سازماندهی معین جهت نیل با اهداف استراتژیک جنبش که همانا سرنگونی کامل رژیم وابسته بامریالیسم است، نتیجه - ای جز غافلگیر شدن و خود را دست بسته تسلیم دشیمان رژیم کردن، ندارد.

هم اکنون ما "سفاهه سازمان مجاهدین بجای برخورد قاطع با حاکمیت امریالیستی در ایران (بر خلاف مشی گذشته ضد امریالیستی خود در دوران حکومت شاه)، صرفاً" دیکتاتوری خمینی و "انحصارطلبی حزب جمهوری اسلامی" را مورد نظر دارد و اهداف آن چیزی جز "اصلاح" در حاکمیت جمهوری اسلامی نمیباشد. بدین سان سیاست و مشی مجاهدین خلق در نهایت بسود جناح مخالف حزب جمهوری اسلامی "یعنی بنی صدر، با - زرگان و ... تمام خواهد شد. و این در حقیقت از نوع همان تغییر - اتی است که بارتفتن سلطنت و آوردن جمهوری اسلامی، بمنظور سرکوب جنبش ضد امریالیستی و انقلابی خلقهای ایران، بوسیله امریالیسم امریکا انجام گرفت و دیدیم که چگونه با حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته به امریالیسم، چیزی را در این زمین -

در عین حال مجاهدین بر سر عنوان "جمهوری اسلامی" اصرار دارند منتها برای اینکه تفاوت میان "جمهوری اسلامی" خود با "جمهوری اسلامی" خمینی قائل شوند، صفت دمکراتیک را نیز بان اضافه کرده اند (۱۴) صرف نظر از اینکه صفت دمکراتیک به اسلام می چسبد یا خیر مسئله اساسی در این بحث محتوای این جمهوری است. اینرا دیگر همه میدانند که مجاهدین بپسوده بر چنین شکل و محتوای اصرار نمی ورزند و در پشت آن مسائل بحثی را دنبال میکنند. این مسائل چه هستند و چرا مجاهدین بر آنها اصرار میورزند؟ ما کوشش میکنیم در زیر استنباط خود را از حرکت مجاهدین در این زمینه بیان کنیم.

معمولاً عنوان جمهوریها را محتوای انقلاب و ضرورتهاست که بخاطر تحقق آنها انقلاب در دستور کار قرار میگیرد، تعیین میکند. روشنتر بگوئیم تضاد های معین که حل آنها در یک مرحله معین از تکامل جامعه در دستور کار انقلاب قرار میگیرد، نوع جمهوری را مشخص میسازد. در حقیقت انقلاب بخاطر حل این تضاد ها که در اعماق اجتماع و در روابط تولیدی و سیاسی آن وجود دارند و در عین حال تعیین کننده نظام معین اجتماعی نیز هستند، ضرورت میابد و آغاز میشود و سرانجام پس از طی بروسه هایی چند به انهدام حاکمیت سیاسی مسلط و پیروزی نیروی حامل مناسبات سیاسی و اجتماعی نوین، منجر میگردد. پس بسته باینکه انقلاب چه مسائلی برای حل در پیش روی دارد و متأثر از چه تضاد های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی است، محتوایش تعیین میشود و درست بر این اساس شکل و مضمون حکومت نیز تعیین میگردد. چند مثال تاریخی شاید بتواند این مسئله را روشنتر سازد. انقلاب بورژوازی نتیجه پیروزی بورژوازی بر فئودالیم است، و زمانیکه انقلاب در یک جامعه نیمه مستعمره- نیمه فئودال و یا نو مستعمره (ایران) جریان میابد، با توجه به تضاد های مشخص کننده مرحله انقلاب و

صف بندی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، "انقلاب دمکراتیک نوین" نام دارد. طبعا حاکمیت حاصله از این انقلاب "جمهوری دمکراتیک خلق" است. همینطور در جوامع سرمایه داری کلاسیک (امریکا-لیستی) با توجه به تضاد اصلی کار و سرمایه انقلاب سوسیالیستی در دستور کار قرار میگیرد و در نتیجه حاکمیت پرولتاریا تحت عنوان "دیکتاتوری پرولتاریا" برقرار میگردد. از این بحث چنین نتیجه میگیریم که اشکال حکومتی بر پایه مضمون و محتوای انقلاب تعیین میشود و نه خواست و تعایل این یا آن فرد و گروه!

حال مجاهدین بدون توجه به اصول ابتدائی و اساساً قوانین اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر روند انقلاب، عنوان "جمهوری اسلامی" را (شاید بخاطر نرنجیدن بخشی از متحدان خود؟) اختراع کرده و بر آن پای میفشردند.

تازه در این مورد نیز مجاهدین متناقض حرف میزنند، از یک طرف محتوای انقلاب را "ملی، دمکراتیک و ضد امپریالیستی (برنامه دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی)" عنوان میکنند و از طرف دیگر اصرار بر حفظ کلمه اسلامی بعنوان مشخص کننده مضمون انقلاب، دارند و در این زمینه میگویند:

"روی حضور کلمه انقلابی اسلام در نام جمهوری اصرار داریم و امید داریم هیچکس بدلیل گروهی و عقیدتی خاص خود از ما انتظار صرف نظر کردن از این کلمه انقلابی را نداشته باشد (۱۵)."

(مباحثه رجوی، نشریه انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه شماره ۲ تکیه از ماست)

حال ببینیم، برآستی از چه زمان به انقلاب ما "رنگ" اسلامی داده شد، طراحان این عنوان که بودند و به چه منظوری انقلاب را "اسلامی" کردند!

بر خلاف میوه چینان انقلاب که همواره با وقاحت و سفالت زائد الوصفی سعی دارند مضمون انقلاب را "مذهبی اسلامی" وانمود سازند، خلقهای ایران طی مبارزات ضد امپریالیستی و دمکراتیک

خود موفق شدند نظام شاهنشاهی را سرنگون سازند. بنا بر این محتوا و مضمون جنبش انقلابی میهنان همواره "ضد امریالیستی و ضد ارتجاعی" بوده و این جنبش را از هنگام ورود خمینی به پاریس آغاز شد و نه با "نزول" ایشان به تهران بایان یافت بلکه سالیان دراز است که ^{مبارزات} خلقهای ستندیده ایران علیه سلطه شوم سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امریالیسم در ایران، جریان داشته و مراحل مختلفی از اعتلا و خمود را طی کرده است. مردم ما نه در "آسمانها"، بلکه در روی زمین و در زندگی روزمره خود، ترور و اختناق، چپاول و استثمار وحشیانه امریالیسم و سگهای زنجیرش را با تمام وجود احساس کرده و در مبارزات وسیع قهرآمیز خود بر ضد امریالیسم و دست نشانده گانش در ایران موضع گرفته اند. مبارزات خلقمان هر بار که با عنصر قهر همراه بوده توانسته ضربات مرکباری بر پیکر امریالیسم و نوکران ایرانیش وارد سازد. با وجود این تا کنون همیشه در لحظات حساس مبارزه و زمانیکه خلق فاصله چندانی با پیروزی بر امریالیسم نداشته، بعزت نفوذ عناصر و جریانات سازشکار در رهبری جنبش و خیانت بعضی سازمانهای با نفوذ بشکست و ناکامی کشانده شده است. گذری سریع بر حوادث تاریخی جامعه ما در قرن اخیر خود گواهیست بر این مدعا. در انقلاب بزرگواشی مشروطه، نفوذ "روحانیون" و اخوند های درباری که با طرح شعار "مشروع" در مقابل مشروطه و ایجاد چند دستگی در میان مردم، جنبش را تضعیف کرده اب با سیاب سلطنت ریختند. از آن پس نیز نقش روحانیون سازشکار و مرتجع در تمام جریانات سیاسی و اجتماعی ایران، نقشی مخرب و زمینه ساز سلطه ارتجاع و امریالیسم است. (۱۶)

امریالیستها بخوبی بر این امر واقف بود هاند که در جامعهی عقب نگه داشته شده ایران، با توجه به بیسوادی گسترده ای که در این جامعه حکم فرماست، دامن زدن بخرافات مذهبی (انچه که امروز خمینی هرچمداران است!) وسیله مطمئنی جهت

جلوگیری از هر حرکت ترقی خواهانه و استقلال طلبانه مردم است. نقش افرادی چون شیخ فضل الله نوری، ایतालله کاشانی، تقی زاده، خمینی و... دقیقاً در همین ارتباط قابل فهم است. روحانیون خود فروختهای چون ایतालله کاشانی در تاریخ اخیر میهنمان کم نبود هاند. این نوکر سر سبز و امریالیسم پس از توطئه های فراوان علیه جنبش ملی کردن صنایع نفت و خیانت اشکار بارمانهای ضد استعماری صدق بالاخره همراه با عسدهای از باصطلاح روحانیون انزمان در کودتای امریالیستی سال ۱۳۳۲ که توسط سازمان جاسوسی امریکا (سیا) تدارک دیده شده بود شرکت کرد و بدینسان در برقراری مجدد حکومت ترور و اختناق سهم قابل ملاحظه ای داشت. تصادفی نیست چنانچه امروز خمینی مزدور از استناد خیانت پیشه خود کاشانی اینگونه تجلیل میکند و در مقابل به صدق هتاک می نماید. خمینی شاید نیز به تبعیت از سنت خائنانه استادان خود از قبیل شیخ فضل الله نوری و کاشانی از مجیز گوین دربار محمد رضا شاهی بوده و اگر زمانسی "اصلاحاتی" را جهت "اصلاح مملکت"، "ارامش قلوب" و دعاگوشی ملت مسلمان "نسبت به" خاطر همایونی "پیشنهاد می کرده دقیقاً از زاویه دید ضد مردمی و ارتجاعی او بوده است. (۱۷)

بهر رو بسیاری از "روحانیون" جیره خوار دربار و امریالیسم در شرایط حساس جنبش با ریا و تزویر ویژه خود با ظاهری ازاد پخواه، با سو استفاده از عقب ماندگی جامعه و رواج خرافات دران، خود را در رهبری جنبش جا زده و با کمک گرفتن از موقعیتهای معین و امکانات تبلیغاتی از قبیل مساجد، تکایا و سایر وسائل که حتی خود ارتجاع در اختیار آنها قرار میداد، جنبش را از اهداف واقعی منحرف ساخته بشکست میکشاندند. در جائیکه امکان سوار شدن بر جنبش را بهر دلیل نیافته اند، در درون جبهه ضد خلق و حتی در همکاری مستقیم با سازمانهای جاسوسی امریالیستی بر علیه جنبش اقدام کرده هاند. خلقهای ایران هیچگاه فراموش نمیکنند که

در همین گذشته بسیار نزدیک، یعنی در اوج مبارزات ضد-امپریالیستی خود در سالهای ۵۶ و ۵۷ چگونه و با چه شیوه‌های مزدانهای آخوند های مرتجعی از قبیل ایت‌الله بهشتی، مطهری، رفسنجانی، مکارم شیرازی، منتظری، و... کوشیدند تا از نفوذ ایده‌های انقلابی در جنبش ضد امپریالیستی خلقمان جلوگیرند و مبارزات نیروهای انقلابی و کمونیست را که از سالهای پیش، هنگامی که همین مرتجعین مجیز شاه و دیگر نوکران امپریالیسم را میگفتند، جریان داشت، تخطئه کنند. در اینجا است که کمک دستگاہهای تبلیغاتی امپریالیسم مضمون مبارزات خلق را صرفاً مذهبی قلمداد کردند و برای آن رهبرانی چون خمینی و بهشتی تراشیدند. این داور دسته با ایجاد شبهه وسیعی از اراد دل و آواش و اعمال شناخته شده امپریالیسم و با بسیج عناصر نا آگاه و متعصب مذهبی بر علیه نیروهای انقلابی بویژه کمونیستها، هرگونه حرکت انقلابی این نیروها را، با شیوه‌های فاشیستی مانع شدند و باین ترتیب جنبش چپ را محدود ساختند. متأسفانه بسیاری از نیروهای انقلابی این بار نیز بجای برخورد جدی با این شیوه‌ها که از لحاظ شکل و مضمون از همان ابتدا معلوم بود ساخته و پرداخته سازمانهای جاسوسی امپریالیستی میباشند و نتیجه تجربیات آنها در جنبشهای آزاد بیخس خلقهاست، سکوت و معاشات پیشه کردند و بدینسان شرایط را برای سوءاستفاده نوکران جدید امپریالیسم فراهم کردند. آری بر اساس تعهداتی که این مزدوران درباریس (خمینی، بنی صدر، یزدی و... به جرج بال و رمزی کلارک بود در تهران (مطهری، رفسنجانی، میناچی، بازرگان، بهشتی و... به ژنرال هوپز امریکائی) سپرده بودند، قرار بر این شد که اینان بعنوان "رهبران" جنبش رسمیت یابند و همه چیز را تحت کنترل خود در آورند. ضعف نیروهای انقلابی و پراکندگی در میان مارکسیست-لنینیستها و همچنین تسلط ابروتونیم بر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران موجب شد تا برنامه امپریالیستها در ایران بسد و

مقاومت‌های چشمگیر از جانب نیروهای مترقی تحقق پذیرد. اندکی پس از قیام معلوم شد که حتی رفاندم جمهوری اسلامی را نیز امریکا پیشنهاد کرده بود. (۱۸)

اکنون روشن میشود که چرا امپریالیسم امریکا اینهمه نسبت به "حکومت مذهبی" و "انقلاب اسلامی" علاقمند است و بلافاصله پس از ایران در افغانستان نیز "جنبش اسلامی" برآه میافتد (۲۰)

اگر زمانی در چارچوب سلطنت و وانمود کردن آن بعنوان "موهبتی الهی"، سرکوب جنبش مترقی امکانپذیر بود، در شرایط کنونی زیر سایه "جمهوری اسلامی" شاید بهتر بتوان جنبش انقلابی خلق را در هم کوبید و سیستم وابسته با امپریالیسم را حفظ کرد. در چنین سیستمی که "ولایت فقیه" هسته اساسی آن است باید همه چیز یکدست، خشن، ضد ترقی و تکامل و طبعاً دشمن آزادی باشد. سخن کوتاه، رخدادها و حوادث سه چهار سال گذشته در ایران و جهان همه نشان میدهند که طرح "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" توطئهای است که از طرف امریالیستها بمنظور جلوگیری از یک انقلاب واقعی ضد امپریالیستی و دمکراتیک تدارک دیده شد و توسط مزدوران جدید و قدیم امپریالیسم با اجرا در آمد. نیروهای واقعی انقلابی نمیتوانند و حق ندارند چنین الترناتیو ضد انقلابی را بپذیرند، باید بسا تمام نیرو بافشای آن بپردازند و در مقابل آن "جمهوری دمکراتیک خلق" را که در جریان یک مبارزه وسیع و همه جانبه در تمام سطوح جامعه حول مبارزه مسلحانه (ارتش خلق) برهبری پرولتاریای ایران تحقق مییابد، تبلیغ و ترویج کنند.

مرحله انقلاب و نیروهای آن، بحثی بسیرامون
"انقلاب دمکراتیک نوین"

شک نیست، مسئله مرحله انقلاب و چگونگی آن در جامعه تحت سلطه ایران، مهمترین مسئله پس از تعیین ماهیت حاکمیت و سیستم حاکم بر جامعه است. ایند و باضافه راه انقلاب (قهر-امیز مسلحانه یا سالم‌تأثیر پارلماناریستی، مبارزه مسلحانه طولانی یا قیام) که در حقیقت ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند، تا کنون اساس بحث و موارد اختلاف در میان نیروهای چپ و مارکسیستی-لنینیستی را تشکیل داده‌اند. غلو نیست اگر بگوئیم که تنها جریان مارکسیستی-لنینیستی که توانسته است در شرایط خاص جامعه ایران بهر سه مسئله اساسی جنبش پاسخ بدهد، بدون تناقض و قاطع بدهد، "چریک‌های فدائی خلق ایران" می‌باشند (۱). ما در این بخش کوشش می‌کنیم مرحله انقلاب، نیروهای آن و قانونمندی انقلاب دمکراتیک نوین را در حد چارچوب بحث فعلی توضیح دهیم.

بسط و گسترش سلطه امپریالیسم توسعه‌ی روابط اقتصادی سرمایه‌داری وابسته در تمام شریانهای حیاتی میهن ما، جلوی رشد مستقل اقتصادی و اجتماعی جامعه را گرفته است. بدینسان رونای سیاسی جامعه و شیوه‌های حفظ حاکمیت منطبق با چنین زیربنایی، ترور، اختناق و سرکوب شدید است. در چنین جوامعی رشد سرمایه‌داری نه بطور مستقل و بر اساس نیازمند بیهای طبیعی جامعه انجام می‌گیرد، بلکه در وابستگی کامل سرمایه‌داری جهانی

و در جهت رفع کمبودها و تأمین نیازمندیهای آن استقرار می‌یابد. باین ترتیب تنشها تضادهای جامعه ماقبل سرمایه‌داری در جهت منافع خلق و زحمتکشان حل نگشته بلکه تضادها و نابسامانیهای جدیدی که محصول رشد و تعمیق بحرانهای جوامع سرمایه‌داری امپریالیستی است نیز بان افزوده میگردد. در چنین جوامعی دیگر صحبت از "شکوفائی اقتصادی"، "تخفیف تضادهای اجتماعی" نشانه درک غلط از اولای قانونمندی امپریالیسم در دوران احتضار و دوام از چگونگی ارتباط امپریالیسم با جامعه است. از اینروست که ما در اوج رفرمهای امپریالیستی با تشدید ترور و خفقان در ایران روبرو می‌شویم. و حال آنکه اگر رفرمها و اصلاحات امپریالیستی قادر بودند موجب رشد نیروهای مولده گردند و رفرم در جهت تأمین برخی نیازمندیهای مادی و اجتماعی مردم بود، دیگر تشدید ترور و اختناق مفهومی نداشت.

بنا بر این هر تغییری که بخواهد در جامعه ما بسود خلق انجام گیرد خواه اقتصادی و خواه سیاسی، بدون قطع نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیسم یعنی حل تضاد اصلی "خلق با امپریالیسم" امکان پذیر نیست. در عین حال همین تضاد خلق با امپریالیسم است که تعیین کننده مرحله انقلاب و همچنین صف بندی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب یا بعبارت دیگر خلق و ضد خلق می‌باشد. در جامعه امروزی ایران علیرغم تغییراتی که در صفوف ضد خلق و طبعا در صفوف خلق، بویژه پس از فرار شاه از ایران بوقوع پیوسته و همچنین تشدید تضاد خلق با امپریالیسم و وارد کردن ضربات سنگینی از جانب خلق بردستگاه سیاسی، نظامی و اقتصادی امپریالیسم در جریان قیام، تضاد اصلی جامعه دست نخورده و بقوت خود باقی مانده است. سلطنت و محمد رضا شاه مزدور دیگر در جو انقلابی جامعه جوابگوی حفظ و حراست از منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیسم امریکا نبود، میبایست جمهوری اسلامی و روحانیون

مرتجع جای انرا میگرفتند . در واقع امریالیسم امریکا انطور که برخی ادعا میکنند عقب نشست . حوادث بعدی بروشنی نشان دادند که امریالیسم برای حفظ منافع خود و سرکوب جنبش و سازمانهای انقلابی ان تاکتیک خود را تغییر داد تا با امکانات بیشتر ، بهتر بتواند تعرض هر چه گسترده تر خود را بر جنبش اعمال کند . هر تجزیه و تحلیل سیاسی که این واقعیات را اساس کار خود قرار ندهد سرانجامی جز شکست و یا سازش با امریالیسم ندارد .

در صف ضد انقلاب حاکمیت کنونی با تمام جناحها چه اداری چه روحانی ، چه نظامی چه فرهنگی و غیره بعنوان نظامی وابسته و مزدور که محور سایر نیروهای ضد خلقی از قبیل حزب توده ، اکثریت ، دارودسته بنی صدر ، بازرگان ، امت و ... میباشد ، مطرح است . در بخش ضد خلق نیروهای دیگری نیز وجود دارند که تحت نفوذ امریالیسم قرار دارند . برای نمونه میتوان از برخی فئودالها و خانهای بزرگ نام برد که در برخی مناطق روستائی که هنوز روابط عشیرهای و بقایای فئودالیسم در ان حاکم است ، با کمک امریالیستها و مزدوران انها اقدام به تشکیل نیروهای مسلح محلی کرده اند (سیستان و بلوچستان ، فارس و ...) .

ان بخش از بورژوازی وابسته نیز که از ان خلقید شده و در شرایط فعلی چه در ایران و چه در کشورهای امریالیستی فراری است ، جزو نیروهای ضد خلق محسوب میشود . این جریانات که از بقایای خاندان مزدور پهلوی ، برخی از امرای ارتش و بوروکرات های کله گنده تشکیل میشود با تمام نیرو در مقابل انقلاب خلق ایستادگی خواهند کرد . اینان دارای گروههای مسلح مزدور نیز هستند ولی امریالیسم امریکا امید چندانی به نشانده انها بر مسند قدرت ندارد . این گروهها را بیشتر برای مانور و تاثیر گذاری بر جو سیاسی جامعه لازم دارد . از اینروست که میبینیم تا کنون به هیچ اقدام جدی بر علیه حاکمیت کنونی دست نزد مانده .

انچه در فوق آمد ، تصویر مختصری بود از صف بندی ضد خلق در مقابل جنبش انقلابی و ضد امریالیستی زحمتکشان و خلقهای ایران . همانطور که در پیش نیز اشاره کردیم محور همه این نیروها را جمهوری اسلامی و بطور مختصر بازار سرکوبان یعنی ارتش و سپاه پاسداران تشکیل میدهد . از طرف دیگر نیروهای انقلاب (صفوف خلق) در شرایط کنونی عبارتند از :

طبقه کارگر ، بنایه انقلابی ترین و بیگیرترین طبقه جامعه که در مرحله کنونی انقلاب بدون تامین رهبری ان در جنبش امکان پیروزی بر امریالیسم و دست نشانده گانش وجود ندارد ، در گوران مبارزات سه چهار سال گذشته خلق بر علیه امریالیسم بتدریج وارد صحنه سیاسی شد و نقش بسیار بزرگی در تسریع تحولات بازی کرد . کارگران شرکت نفت در پشاپیش سایر بخشهای صنعتی و تولیدی بدون وجود یک سازمان سر تا سری بیولتری نه قادر باشند برنامه و تاکتیک طبقه کارگر را تنظیم کنند یعنی بدون رهبری یک سازمان قدرتمند کمونیستی - توانستند بمنافع امریالیسم و نوکبران ان در ایران ضربات مرگباری وارد سازند و این نشان میدهد که در جنبش کارگری ایران زمینه های بسیار مساعدی برای رشد انقلاب وجود دارد .

نکته جالبی که در همین زمینه باید بان اشاره کرد وجود نسبی - رضایتی وسیع و عمیق در میان کارگران نسبت به جمهوری اسلامی است . و این علیرغم کوشش برخی سازمانهای خیانتکار از قبیل حزب توده ، اکثریت و ... در وادار کردن کارگران بتکین در مقابل حاکمیت است . بهر رو حاکمیت جدید امریالیستی با تمام کوشش و بتار ثرفتن شیوه های تحمیقی خاص خود نتوانست در جنبش کارگری نفوذ چندانی بیابد . یکی از مسائلی که جلوانسجام و ثبات جمهوری اسلامی را در جامعه گرفت ، همین عدم تکین طبقه کارگر و بطور کلی زحمتکشان در مقابل حاکمیت جمهوری اسلامی بود .

کارگران بعنوان نیروی اجتماعی قابل توجهی که زیر استثمار شدیدی قرار دارد، در زندگی روزمره خود بلافاصله متوجه گردیدند که روابط و ضوابط در مراکز تولید و کارخانه‌ها هیچ تغییری نکرده و حتی در برخی موارد استثمار و سرکوب شدیدتر نیز شده است. بنا بر این با وجود سطح نسبتاً پائین آگاهی سیاسی و عقب ماندگی‌های فرهنگی اولین نیروی بودنده عملاً از حاکمیت کنونی شناخت پیدا کردند و در بسیاری موارد در مقابل آن ایستادند. در عین حال وضع طبقه کارگر در رژیم کنونی بعلمت بحرانها و سیاستهای ضد کارگری رژیم از سابق بدتر گردید. کارگران در جمهوری اسلامی همواره با خطر بیماری و فقر و فلاکت دست بگریبان هستند. وجود دسته‌های جما قدر تحت عنوان "شورا" و "انجمنهای اسلامی" در کارخانه که در حقیقت ادامه دهندگان کنترل ساواک بر مراکز کارگری هستند، پیاپی ترس و وحشت رژیم جمهوری اسلامی از جنبش کارگری است.

مسئله تامین رهبری پرولتری در انقلاب ضد امپریالیستی و دکراتیک خلق - های ایران، یکی از مسائل عمده جنبش در شرایط کنونی است. تجربیات خلقهای تحت سلطه در مبارزات ضد امپریالیستی بخوبی این واقعیت را روشن کرده که هر راه "حل" دیگری جز راه انقلاب دکراتیک رهبری طبقه کارگر قادر نخواهد بود جامعه را از زیر سلطه اسارت بار امپریالیسم نجات داده، استقلال و آزادی آنرا تامین کند. انقلاب دکراتیک نوین گرچه محور هرگونه مالکیت خصوصی بورژوازی را در دستور کار فوری خود قرار نمیدهد و در وجه اول مالکیت امپریالیستها و نوکراتشان را در صنایع، مراکز تولید صنعتی و کشاورزی، بانکها و غیره سلب میکند، اما خود بعنوان یک دوران گذار بسوسیالیسم محسوب میشود طبیعی است چنانچه در این دوران گذار اقشار و طبقات غیر پرولتری (خرده - بورژوازی، بقایای بورژوازی) رهبری جنبش را بدست بگیرند نتیجه‌ای جز راه رشد سرمایه‌داری یعنی ادامه وابستگی با امپریالیسم نخواهد

داشت.

البته چنانچه جنبش خلق تحت هژمونی اقشار و طبقات غیر پرولتری قرار گیرد این جنبش در مسیر انقلاب دکراتیک نویسن نهفتا ده قادر نخواهد بود مبارزه ضد امپریالیستی را بپایان رسانده، نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را در جامعه ریشه کن سازد. و در پرتو زود بعلمت فقدان رسالت در مقابل امپریالیسم تسلیم گشته، جنبش را بشکست یا بسازش با امپریالیسم میکشاند. عبارت رسالت - و این را تجربیات جنبشهایی که تحت رهبری جریانات بورژوازی و خرده بورژوازی قرار گرفته اند نشان مدهد - جریانات غیر پرولتری بنا بر ماهیت و منافع طبقاتی خود نمیتوانند بدون هدایت پرولتاریا نظام سرمایه‌داری وابسته را بکلی از میان برداشته و اقتصادی مستقل و سیاسی دکراتیک و انقلابی را جایگزین آن نمایند. مستگیری اجتماعی آنها سوسیالیسم و نفی استثمار و برانداختن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نمیباشد و دورنمای دیگری جز سیستم سرمایه‌داری (۲۱) ندارند. بنا بر این تنها رهبری پرولتاریا در انقلاب دکراتیک نوین است که میتواند رسالت رهبری انقلاب را تا پیروزی کامل بر امپریالیسم و ارتجاع وابسته بان دارا باشد.

البته بعلمت نفوذ و جاذبه‌های که سوسیالیسم و کمونیزم بویژه پس از جنگ دوم جهانی بعنوان تنها راه حل معضلات و بن‌بست‌های جوامع عقب‌نگه داشته شده توسط امپریالیسم، در میان خلقهای این کشورها کسب نمود، بسیاری از اقشار و طبقات غیر پرولتری جهت تامین رهبری، خود در جنبش ضد امپریالیستی خلقها ظاهراً خود را موافق با براندازی استثمار و نابرابری طبقاتی و حتی نوعی "سوسیالیسم" جا میزنند (۲۲). اما هنگامیکه برنامه‌ها و راه‌حلهای آنها را برای مبارزه با امپریالیسم و ساختن جامعه مورد توجه قرار دهیم و در رهبری تجربیات جنبشهایی که تحت رهبری این اقشار و طبقات قادر

نشند از زیر یوغ امپریالیسم و استعمار رهایی یابند بظالمه
انها بهرد ازیم بچی و بی اساس بودن ادعای آنها روشنی
میشود. از اینرو تسلط چنین جریانانی بر جنبش ضد امپریالیستی
ناگزیر منجر به استقرار سرمایه داری - که ریزیونیستها بان راه رشد
غیر سرمایه داری می گویند - خواهد شد. اینرا تجربه مصر، عراق،
الجزیره، سودان، لیبی و بسیاری از کشورهای که کعبه امسال
رویزیونیستها بودند یا هم اکنون هستند، اثبات کرده است. بدین -
سان انتخاب وطنی مسیر رشد جامعه مسئله ای است که دقیقا
مربوط به اهیت، منافع تاریخی و موقعیت اجتماعی هر قشر و طبقه
است و با شعارها و تبلیغات این یا آن فرد این یا آن جریان
تعیین نمیشود.

جریانات غیر پرولتری بویژه خرده بورژوازی در حالیکه دارای
شرایط عینی برای مبارزه بر علیه امپریالیسم هستند ولی بعلمت
جهانبینی ایدئالیستی و تسورات غیر علمی از جامعه و تاریخ و
یا بیندی به مالکیت بورژوازی، بطور کلی فاقد رسالت رهبری انقلاب
ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقها میباشند. اقشار خلقی غیر
پرولتری که در شرایط کنونی دارای منافع واقعی در مبارزه با امر -
یالیسم اند و در این مقطع زمانی جز نیروهای انقلابی و ضد امر -
یالیست محسوب میشوند، تنها زمانی میتوانند مبارزه با امپریالیسم
را با موفقیت به پایان برسانند که در اتحاد با پرولتاریا و با پذیرش
برنامه انقلابی آن مبارزه خود را عمق و توسعه ببخشند. اما
برنامه پرولتاریا در مرحله کنونی انقلاب، استراتژی و تاکتیک انقلاب
دمکراتیک نوین است که شامل منافع و مصالح اقشار غیر پرولتری نیز
میشود. در یک کلام رهبری پرولتاریا در انقلاب ضد امپریالیستی و
دمکراتیک در عین تامین مصالح و منافع واقعی سایر اقشار و طبقات
خلق و رونمای آن آزادی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان از یوغ
استعمار و ستم طبقاتی است. بنا بر این صرف قبول یا حتمی
ارائه برنامه ای شبیه برنامه حداقل پرولتاریا (۳) از جانب سایر

نمایندگان اقشار خلقی مثلا خرده بورژوازی، نمیتواند تضمینی برای
ادامه انقلاب و محو کامل ستم و استثمار امپریالیستی باشد. این یکی
از مهمترین دلایل مارکسیست-لنینیستها در تائید بر رهبری
(هژمونی) پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی میباشد.
در پایان این بخش ضرورت دیدیم نکاتی چند در مورد "جبهه"
رهای بخش خلق* در مقابل امپریالیسم و دست نشاندهگان داخلی
اش توضیح دهیم. این توضیح از این لحاظ اهمیت مییابد که در
شرایط کنونی مسئله تشکیل چنین جبهه ای ظاهرا مورد توجه نیرو -
های انقلابی قرار گرفته و در مقیاس قابل توجهی توده ها خواستار
وحدت و پیوستگی نیروهای انقلابی هستند. بر همین مبنا برخی
نیروهای انقلابی دست با اقداماتی زدند که به "نتایجی" نیز
رسیدند. اینکه تا چه حد چنین اقدامات و "وحدتهایی" قادر
اند به نیاز انقلابی خلقهای ایران پاسخ درخور دهند، مسئله ای
است که قبل از هر چیز منوط بزمینه وحدت، کیفیت سیاسی ایدئو -
لژیک و توان عملی نیروهای متحد میباشد. با اینهمه نظریه ای
انحرافی در جنبش وجود دارد که میخواهد همه نیروها را بدون
مرز بندیهای طبقاتی لازم در درون یک "جبهه" با بخشی از حاکم
کمیته ضد خلقی کنونی ایران جمع کند.

طبعا چنانچه نیروهای انقلابی بدون مرز بندی معین طبقاتی
و مشخص کردن دوستان و دشمنان خلق در مرحله کنونی، صرفا
برای خلاصی از تنگناها و مشکلات، برای حلای آسان و بسی -
درد سر ولی بی سرانجام پناه ببرند، نه تنها مشکلی را از سر راه
انقلاب بر نمی دارند بلکه با سرهم بندی نامتجانس نیروهایی که
دارای اهداف متفاوت و گاه متضاد هستند، در مسیر وحدت نیرو -
های واقعی انقلابی موانعی جدی ایجاد میکند. زیانهای ناشی
از چنین سرهم بندی بهائی بدون تردید شامل تمام جنبش ضد امر -
یالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران میگردد.

نیروهای مارکسیست-لنینیست و انقلابی در شرایط حساس

کنونی حق ندارند با سرنویشت مبارزه طبقاتی از طریق برخورد ساده -
کرایانه که ناشی از در ماندگی در قبال اوضاع بفرنج جامعه است
بازی کنند . برخی نیروها بدلیل عدم آمادگی برای مقابله با تشدید
ترور و خفقان و بیورش سازمان یافته ارتجاع یا انقلابیون ، دورنمای
مبارزه را از دست داده و برامحللهای موقتی و "از این ستون بدان
ستون فرج است" پناه بردمانند . نتیجه چنین اقداماتی تضعیف
صفوف نیروهای مارکسیست لنینیست و در نتیجه تضعیف نقش
انقلابی پرولتاریا در شرایط حساس کنونی است . بهر حال
مجموعه اوضاع نامساعد سیاسی - ایدئولوژیک و عملی در میان نیرو -
های سیاسی هوادار پرولتاریا موجب شده که علیرغم فراهم بودن
اوضاع انقلابی در جامعه و نارضایتی وسیع توده ها و خواست عمومی
مردم مبنی بر تغییر نظام حاکم نتوانند پاسخگوی شرایط کنونی
باشند . از اینروست که الترناتیوهای غیر پرولتری و بورژوازی زمینیه
مساعدی برای عرغاندام یافته اند . گرچه این الترناتیوها بعلمت
ماهیت رفرمیستی و سازشکارانه خود قادر نیستند مسائل جامعه را
که تنها راه حل آنها يك انقلاب عمیق سیاسی و اجتماعی است ،
پاسخ گویند ، اما بهر حال برای مدتی میتواند بخشهایی از نیرو -
های انقلاب را بکجراه بکشانند .

باعقاد ما در عین حال که بسیاری شرایط لازم جهت ایجاد
وحدتی عام در میان اقشار و طبقات خلق در مبارزه ضد امپریا -
لیستی و دمکراتیک فراهم شده است ، اما هنوز عوامل اصلی ایمن
وحدت یعنی نیروهای طبقات و اقشار مختلف خلق شکل و قوام لازم
طبقاتی خود را نیافته اند و در ابتدای شکل گیری طبقاتی هستند .
بعبارت دیگر مبارزه طبقاتی در جامعه ما علیرغم شدت و حدت بسی -
سابقه ان و تفاوت های کیفی و کمی ان در مقایسه با شرایط پیش از
قیام ، هنوز قادر نشده مرزبندی مشخص طبقاتی را در جامعه
ترسیم کند .

اکنون این سؤال مطرح میشود که چنین آمادگی سیاسی و

طبقاتی در جامعه چگونه پدید میاید ؟ آیا مثلا از طریق باصطلاح
کار صرفا سیاسی در میان توده ها و سازماندهی صنفی جنبش کار -
گری تحقق میپذیرد ، یا در جریان مبارزات خود بخودی مردم بطور
" خود کار " تکوین مییابد ؟ و اساسا بسیج پرولتاریا و در مقیاس
وسیعتر بسیج زحمتکشان حول کدام جریان عملی امکانپذیر است ؟
و بالاخره جوششهای مسلحانه در اقصی نقاط ایران و جنبش
مسلحانه خلقها بویژه خلق دلاور کرد چه نقشی در پاسخگویی
به نیازهای مرحله ای انقلاب ایفا میکنند ؟

طبعاً پاسخگویی مشخص بسئولات فوق جز از طریق تجزیه
و تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران ، موقعیت رژیم فعلی ،
خواست توده های زحمتکش و وضعیت جریانات سیاسی ، در پیک
کلام تجزیه و تحلیل اوضاع عینی و ذهنی جامعه و سمت واقعی
تکامل مبارزات ، ممکن نیست .

شرایط عینی جامعه ، اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی ان
از اواخر سلطه رژیم سرسپرده شاه تا کنون همچنان غوطه ور در
بحرانی عمیق و فزاینده است و این بحران از قیام باینطرف ابعاد -
دی وسیعتر و عمیقتر یافته و همراه با رکود در تولید و در نتیجه
بیکاری گسترده باضافه سیاست ضد خلقی و ضد کارگری رژیم جمهوری
اسلامی ، جامعه را در استانه سقوط حتی قرار داده . در عین حال
ایشها همه دست بدست هم داده سمت و سوی جنبش ضد امپریالیستی
و انقلابی خلق را تعیین کرده است .

برخی از سازمانها و نیروهای مبارز وضعیت جامعه و تغییرات
ناشی از قیام را در حاکمیت ، تا درست ارزیابی کرده تصور میکنند
صرفا با سرنگونی رژیم خمینی که بعلمت شرایط ویژه جامعه سرعت
امکانپذیر است ، میتوانند بدون درد سر با اهداف خود جامعه عمل
پهوشانند . حتی در میان این نیروها جریاناتی وجود دارد که کار
را با تضعیف يك جناح از حاکمیت (حزب جمهوری اسلامی) و

بقدرت رساندن جناح دیگر (بنی صدر و ...) فیصله یافتند
تلقی میکنند. ظاهر قضیه این است که سرکوب و ترور توسط اهرمهای
جمهوری اسلامی یعنی پاسداران، ارتش، ژاندارمری، کمیته‌ها،
پسپج و ... اعمال میشود. اما این تمام واقعیت و خصوصاً ریشه
اساسی ترور و اختناق و کشت و کشتار نمی باشد. در حقیقت اهرم-
های سرکوب جمهوری اسلامی مثل خود این جمهوری ساخته و
پرداخته امپریالیسم است که توسط دست نشانده‌گان آن در ایران
بکار گرفته میشود. بعبارت روشنتر ماهیت این جمهوری و ابزار سر-
کوب آن چیزی نیست جز وسائلی در خدمت تحقق منافع امپریالیسم
و نوکران داخلی آن. بنا بر این آنچه امروز در مقابل خلق و
جنبش انقلابی قرار دارد (همانطور که در رژیم سابق قرار داشت)
امپریالیسم و حاکمیت وابسته بان میباشد. استراتژی و تاکتیک
نیروهای انقلابی نیز نمیتواند چیزی دیگری جز برنامه عمل دراز مدت
و همه جانبه برای جویبگونی باین معضل باشد. پس باین ترتیب
دیگر مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی، مسئله‌ای جدا از امپریالیسم
نیست و نباید سرنگونی انرا بسادگی ملا با یک قیام سریع و
تظاهرات خیابانی تصور نمود. از طرف دیگر حفظ ایران در سلسله
حلقه‌های زنجیر امپریالیستی در واقع بیان منافع اقتصادی، سیاسی
و نظامی امپریالیسم در منطقه است و با از دست دادن ایسران
امپریالیستها بخش اعظم قدرت و کنترل خود را در منطقه از دست
میدهند. از اینرو با تمام نیرو (۲۴) در مقابل جریان انقلابی مستقل
از قدرتهای جهان خواهند ایستاد و در این رابطه حاضرند
بهای سنگینی نیز بپردازند. از اینرو جنبش آزاد بیخش خلقهای
ایران صرفاً با ارتش، پاسداران و ... جمهوری اسلامی روبرو نیست
و باین ترتیب میبایست نبرد رهایی بخش خلق را با دورنمایی از این
وسیع‌تر پیش بینی کرد. یعنی پیش‌بینی کرد که موازی با تضعیف
ارتش، پاسداران و سایر ارگانهای سیاسی و نظامی رژیم جمهوری
اسلامی احتمال یورش نیروهای نظامی امپریالیسم امریکا بیخشهای

از ایران بسادگی وجود دارد و چنانچه جنبش‌رهای بخش خلق-
های ایران این واقعیت را در محاسبات خود از نظر دور بدارد
بدون تردید غافلگیر شده، شکست خواهد خورد.
آنچه در بالا آمد جز بیان واقعیت‌های موجود چیز دیگری
نیست. معهداً نیروهای اصیل انقلابی اگر بخواهند تا باخسر
انقلابی بمانند و نقش تاریخی خود را در ارتباط با انقلاب ایران
بنحوشایسته‌ای ایفا کنند، چاره‌ای جز پذیرش واقعیت‌های فوق و
تنظیم برنامه انقلابی برای تغییر آنها ندارند. عدم توجه بنکات
نامبرده در بالا میتواند بزرگترین سازمانهای انقلابی را تضعیف
کرده و بالاخره در دام امپریالیسم گرفتار سازد. واقعیت این است
که هرگونه راهحلی که پروسه بخرنج و نسبتاً طولانی مبارزه ضد
امپریالیستی و ضد ارتجاعی را ساده و سریع بیاندارد و علتها را در
" انحصار طلبی " حزب جمهوری اسلامی و یا حتی از آن بدتر در
بد طینتی خمینی ببیند و باین ترتیب امپریالیسم و وابستگی‌های
جمهوری اسلامی را بان نبیند، براحتی میتواند فریب سیاستها و
تاکتیکهای امپریالیستها را بخورد. همانطور که ولادت نامیسون
جمهوری اسلامی خود محصول چنین برنامه‌های عوام‌فریبانه‌ای بود.
در اینجا بار دیگر اهمیت سیاسی و عملی تئوری مبارزه مسلحانه
بیش از پیش روشن میشود. این تئوری زنده در شیوه عمل و تحلیل
خود در مقابل حاکمیت وابسته با امپریالیسم مبتنی بر یک پروسه کامل
است. این پروسه تنها از طریق یک نبرد مسلحانه که منجر بسرنگونی
کامل سلطه امپریالیسم و دست نشانده‌گان داخلی اش میگردد، پایان
مییابد. از اینرو رفرم و جایجایی مهره‌های امپریالیسم نمیتواند بر
این پروسه تأثیر تعیین کنند فای بگذارد. اساساً رفرمیسم و
سازشکاری با مضمون و شکل مبارزه مسلحانه (هم استراتژی و هم
تاکتیک) در تناقض است. از نظرگاه مبارزه مسلحانه هم استراتژی،
هم تاکتیک، سلطه ارگانیک امپریالیسم را نمیتوان بدون یک نبرد
بی‌امان و همه جانبه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی

حول مبارزه مسلحانه سرنگون ساخت و جامعه را باستقلال و آزادی رسانید.

درک علمی از مسائل فوق يك سلسله وظائف كوچك و بزرگ، استراتژيك و تاکتیکی را بیش‌های نیروهای انقلابی قرار میدهند. با اعتقاد ما این وظائف بر اساس واقعیت‌های موجود در جامعه و با توجه بزمینه‌های آماده در میان توده‌ها و بطور کلی ضرورت‌های کنونی مرحله انقلاب تعیین میگردد.

حال ببینیم بطور مشخص این وظائف چه هستند و چگونه میتوان بانها پاسخ داد؟

در پیش‌گفتیم که نبرد بر علیه امپریالیسم و سگهای زنجیرش اصولاً نبردی بفرنج و نسبتاً طولانی میباشد. این خصوصیت دارای دلائل سیاسی و نظامی است. در حقیقت نیروهای انقلابی خلق تنها ارتش، پاسداران و سایر ارگانهای سرکوب را در مقابل خود ندارند، بلکه در عین حال با نیروی نظامی امپریالیسم نیز روبروند. امپریالیسم کوشش میکند با تقویت نیروی نظامی حاکمیت وابسته بخود، جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلق را سرکوب نماید و زمانیکه علیرغم این پشتیبانی، نیروهای مزدور داخلی نتوانند از عهد سرکوب جنبش بر آیند، دخالت مستقیم نیروهای امپریالیستی بهر شکل ممکن امری ناگزیر است. از سوی دیگر قدرت نظامی خلق در ابتدا انچنان نیست که بتواند بر نیرو و تکنیک پیشرفته جنگی امپریالیسم چیره گشته، موجبات پیروزی سریع خلق را فراهم سازد. البته نباید از نظر دور داشت که پیروزی جنگ مسلحانه بر علیه امپریالیسم و نوکران داخلی اش در ایران، بعلمت شرایط سیاسی مناسب و قابلیت توده‌ها برای بسیج سریع و همچنین سایر ویژگی‌های موجود در جامعه، بدون شك سریعتر از کشورهای چون چین، ویتنام و... خواهد بود. با وجود این رشد نیروهای انقلابی و تخفیر تناسب قوا بسود جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقها، خود مستلزم طی یروسه معینی است. در این

یروسه بسیاری از کمبودها و نیازمند پهای انقلاب جبران میشود و بتدریج جنبش انقلابی خلق در صحنه مبارزه قویتر میگردد.

اساساً قانونمندی انقلاب در يك کشور تحت سلطه امپریالیسم است که چنین یروسه‌های را ضرور میسازد. زیرا تکوین مسائل اساسی انقلاب تنها در جریان خود انقلاب امکانپذیر است. اپورتونیست‌ها هنگامیکه اوضاع جامعه را ارزیابی میکنند، ببهانه فقدان عواملی که در روند انقلاب نقش عمده‌ای ایفا میکنند، دست زدن بمبارزه مسلحانه را امری "زود رس" و در نتیجه نادرست میدانند. اینان معتقدند که ابتدا میبایست بسیاری از شرایط، از جمله "حزب پرولتاریا"، "امادگی عمومی برای پیوستن بصفوف انقلاب" و "درماندگی کامل سلطه حاکم و..." فراهم شده باشند، تا بتوان صحبت از امادگی شرایط برای دست زدن باعمال انقلابی نمود. اینان در حقیقت شرایطی را که برای پیروزی انقلاب ضرور میافتند با شرایط آغاز آن یکی میگیرند و تازه این ظاهر قضیه است. در اصل اینان همواره به بهانه "فقدان شرایط عینی انقلاب" بطور کلی قهر انقلابی را مردود میدانند و برای اینان همیشه مسئله انقلاب امری است "زود رس!! تجربه مبارزات خلق تا کنون بارها خط بطلان بر چنین نظریات تسلیم طلبانه ای کشیده و این حقیقت را با شبا ت رسانده که بانتظار فراهم شدن کلیه شرایط نشستن، بمعنای دست کشیدن کامل از مبارزه انقلابی است.

بدینسان تنها در روند مبارزه مسلحانه بر علیه امپریالیسم و دست نشاندگانش میتوان عوامل عمده انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک خلق را مهیا ساخت، کامل کرد و بالاخره پیروزی انقلاب را تضمین نمود. برای مثال در شرایط سلطه فاشیستی در یک جامعه نو مستعمره از قبیل ایران که هرچیران انقلابی از همان ابتدا با سرکوب شدید و همه جانبه امپریالیستی روبرو میشود، چگونه میتوان سوسیالیسم علمی را با جنبش کارگری پیوند داد، سازمان واحد پرولتاریا در چه روندی و در خدمت کدام اهداف ایجاد می-

شود؟ ارتش خلق و جبهه واحد ضد امپریالیستی و دمکراتیک از چه طریق و بر چه اساسی امکان تحقق مییابد و بالاخره خلق حول چه چیزی قابلیت بسیج شدن مییابد؟ این سئوالات و بسیاری مسائل مهم دیگر، پیش پای نیروهای انقلابی ایران قرار دارند. اگر چه بمسائل فوق رفقای بنیانگذار "چریکهای فدائی خلق - ایران" از سالهای ۴۶ بیعد توانستند پاسخ تئوریک و عملی بدهند و ادامه دهندگان راه راستین احمد زاده ها، پویانها، مفتاحیها و... یعنی "چریکهای فدائی خلق ایران" نیز با مرزبندی قاطع با خائنین غاصب نام سازمان و دفاع پیکر از منی مسلحانه، در شرایط پس از قیام توانستند بیک سلسله از وظایف مبرم کنونی مارکسیست - لنینیستها پاسخ دهند، اما با وجود این ظاهرا هنوز اپورتونیسم کهنسال در جنبش ما دارای ریشه های محکمی است و در مقابل اندیشه و پراتیک انقلابی مقاومت میورزد. بهر حال چگونگی برخورد با این مسائل و نوع راه حلی که در این زمینه ها از طرف نیروهای خلقی ارائه میگردد، میتواند روشن - گر کیفیت و موقعیت این نیروها در شرایط جدید باشد و در عین حال مرز بین انقلاب با سازشکاری و اپورتونیسم را تشکیل میدهد. البته صرفا پاسخ تئوریک به مسائل فوق کافی برای یک ارزیابی قاطع از وضعیت نیروهائی باشد. آنچه که امروز اهمیت ویژه دارد برنامه عملی برای تحقق اهداف انقلابیست. در همین ارتباط با توجه به تناسب نیروها، انفراد روز افزون رژیم جمهوری اسلامی در میان توده ها بویژه در میان زحمتکشان و شکنندگی بیما بقیه آن از یک طرف، و محدود ماندن جنبش مسلحانه در یک منطقه (کردستان) و فقدان ارتباط لازم و ضروری میان جنبش مسلحانه خلقها با جنبش کارگری و روشنفکری از طرف دیگر، وظیفه نیروها واقعا انقلابی گسترش نبرد مسلحانه علیه امپریالیسم و مزدوران ایرانیش مییابد. هر گاه اکنون از طریق توسعه مبارزه مسلحانه تا نواحی شمال ایران و

هرمزگان زمینه های جدیدی در مبارزه جبهت سرنگونی رژیم وابسته جمهوری اسلامی باز شده و باینترتیب امید فراوان میرود تا در آینده نزدیکی مبارزه مسلحانه بسایر نقاط کشور گسترش یابد. رشد و توسعه این زمینه ها و ایجاد پیوند ارگانیک در میان آنها و تساهیرات مستقیم و غیر مستقیم جنبش مسلحانه بر جنبشهای توده های بویژه جنبش کارگری و ایجاد و تحکیم پیوند آن با مبارزات مسلحانه، شرایطی هستند که در پرتو آنها میتوان نیازمند بهای کنونی انقلاب را پاسخ گفت، ارتش انقلابی خلقهای ایران را عنایت بخشید و در این پروسه است که سازمان انقلابی پرولتاری تکوین مییابد و از یک مسئله عام بیک ضرورت خاص تبدیل میگردد.

بنابر این با توجه به واقعیات موجود و تجربیات مثبت و منفی جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران و همچنین جمع بندی از مسائل جنبش کمونیستی و کارگری ایران، تنها راه درست و اصولی مبارزه در پیش گرفتن راه سرنگونی کامل رژیم جمهوری اسلامی و قطع نفوذ اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم طی یک مبارزه همه جانبه سیاسی - نظامی مییابد. طبیعا چارچوب این مبارزه، چارچوب جبهه های خواهد بود و در جبهه خلق جایی برای منی و نظرات رفرمیستی و سازشکارانه وجود ندارد. در حقیقت جبهه واقعی خلق در خارج از میدان مبارزه و در اطراف "میزبند آکره" رهبران تشکیل نمیکرد بلکه دقیقا تشکیل جبهه یا هر نوع شورایی، یک مسئله عملی در مبارزات اقتدار و طبقات خلق است. این مسئله عملی طی مبارزهای رویا روی با امپریالیسم و سگهای زنجیرش ضرورت مییابد، نطفه می بندد و شکل میگیرد. در حقیقت نیاز مبارزه و ضرورتهای جنبش انقلابی انرا در دستور کار انقلابیون قرار میدهد. هر نظر و عمل دیگری که بخواهد "جبهه" یا "شورا"ئی بدون محتوای فوق، یعنی کیفیت ضد جمهوری اسلامی و ضد امپریالیستی تشکیل دهد دیر یا زود سر - نوشتی جز شکست در پی نخواهد داشت.